

سرگذشت پرچم در ایران

فرزاد جاسمی

تیرماه ۱۳۸۸

تقدیم به فرزندانم:

خرمک

مزدک

فرانک

سرگذشت پرچم در ایران

فرزاد جاسمی

تیرماه ۱۳۸۸

پرچم سه رنگ ایران (سبز - سفید - سرخ) با نماد شیر و خورشید شمشیر به دست، هویت و تاریخچه ای هفت هزار ساله دارد!! شاید هم ده هزار ساله!!

این ها نمونه هایی از ادعاهای رسولان و سفیران فرهنگی کشور بلا زده ای به نام ایران در سایر کشورهای جهان است! رسولان و سفیران فیلسوف و فرهیخته ای که تازه، پس از سی سال تبهکاری و جنایت های همه جانبه ی روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه و جلادان پرورده و آموزش دیده ی اسلام ناب محمدی، آن هم بنا به شرایط روز، از خواب غفلت و بی تفاوتی بر خاسته اند! انشاء الله خیر باشد!

این جماعت و دیگر گروه های هم عهد و پیمانشان که به تازگی پا به عرصه ی مبارزه گذاشته اند، نه تنها تاریخ و فرهنگ کشور و ملتی کهن را به ریشخند و تمسخر گرفته اند، بلکه با همه ی ادعاها و منم منم هایی که از عقده های اُدیپی و جهل مفرط شان سرچشمه می گیرد، از جوانان و توده های جان به لب رسیده ی ایرانی که در جبهه ی واقعی نبرد و رو در روی نیروی انتظامی، سپاه پاسداران، بسیجی ها و لباس شخصی های تا بُن دندان مسلح رژیم قرار دارند نیز ماه ها و سال ها فاصله دارند! زیرا در حالیکه فریاد « مرگ بر دیکتاتور »، « مرگ بر خامنه ای »، « مرگ بر ولایت فقیه » و « خامنه ای قاتله - ولایتش باطله » جوانان غیور و مردم ایران، فضای شهرها و مملکت را پر نموده، از سر دادن این شعارها در فضای خارج از کشور تحت عنوان « شعار های رادیکال » با همه ی توان

جلوگیری می نمایند و صدای شعار دهنده ی رادیکال را در گلو خفه می کنند!

اینان به میدان آمده اند تا با شعارهای « یا حسین – میر حسین » و « کروبوی، کروبوی – رأی منو پس بده »، از رادیکال شدن جنبش و حرکت توده ها جلوگیری و ممانعت به عمل آورند! زیرا از تحول و حرکتی انقلابی که تومار ننگین رژیم ملایان و تاریخ مصرف اسلام ناب محمدی را در هم پیچد وحشت دارند! اینان خواهان پایان عمر رژیم و رهایی از شر حکومت ملایان تبهکار و جنایت پیشه ی روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه و باز گشت به گذشته هستند! اما با کمک و یاری دستانی از غیب که بدون دغدغه و تحمیل درد زایمان انقلاب آنان، و تنها آنان را به حکومت و فرمانروایی از دست رفته برسانند!

از آنجا که چنین دورنمایی قابل رؤیت نیست و افق موجود در سطح جهانی و منطقه ای، چنین وضعیتی را بشارت نمی دهد، بنا بر این ترجیح می دهند، با حمایت از میرحسین موسوی و شیخ مهدی کروبوی، یعنی دو تن از پایه گذاران، استحکام بخشندگان و معتقدین و متعهدیان به نظام مقدس اسلامی و ولایت فقیه که کمتر از دیگران در ویرانی کشور و سیه روزی توده ها نقش نداشته اند، تا رسیدن به موقعیت دلخواه و آماده شدن شرایط جهانی، از رادیکال شدن جنبش جلوگیری و به عمر ننگین رژیم ضد بشری ولایت فقیه و فرمانروایی روحانیت وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه استمرار بخشند!

زیرا با تکیه به اسلام ناب محمدی و داعیه ی اسلام پناهی و وابستگی به امامان شیعه و ائمه ی اطهار و معصومین، راحت تر و بهتر می توان مردم رنج دیده و زحمت کش ایران را در بند و زنجیر اوهام و خرافات نگاه داشت و در هر برهه ای از زمان، مورد سؤاستفاده و غارت و چپاولگری خود و دنیای

سرمایه داری لجام گسیخته ی غرب و دستان یاری دهنده ی
غیبی قرار داد!

« مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه
است باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد »^۱.
و در رابطه با جایگاه روحانیت وابسته به دستگاه خلیفه گری
شیعه که گناه به قدرت رسیدنش به حساب نیروهای چپ و
روشنفکران ایرانی گذاشته می شود!

« مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تایید حضرت امام
عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام
خداالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامه
ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار
مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین
موضوعه حضرت خیرالانام صلی الله علیه و آله و سلم نداشته
باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با
قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجود هم
بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار
هیاتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین
که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای
اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از
علماء که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورای
ملی بنمایند پنج نفر از آنها را یا بیشتر به مقتضای عصر
اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین
نموده به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلس عنوان
می شود به دقت مذاکره و غور بررسی نموده هر یک از آن مواد
معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و
رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیات علماء

^۱ - متمم قانون اساسی ایران، مورخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ه.ق، اصل اول.

در این باب مطاع و بتبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجة عصر عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود»^۱.
و در مورد توجه و حق و حقوق، اقلیت های مذهبی، زرتشتی، کلیمی، آسوری و غیره:
« هیچ کس نمی تواند به مقام وزارت برسد مگر آن که مسلمان و ایرانی الاصل و تبعه ایران باشد »^۲.

این فرهیختگان و مدعیان و وارثان فرهنگ و تاریخ ایران، بدون در نظر گرفتن تبلیغات انیرانی ولی فقیه و دولت دست نشانده ی محمود احمدی نژاد، که با همه ی تلاش و توان سعی می کنند تا جنبش مردم به جان آمده را به حساب تحریک و توطئه های بیگانگان و نیروهای وابسته به انگلیس و صهیونیسم جهانی، به ویژه سلطنت طلبان بگذارند و با به بازی گرفتن احساسات پاک جوانان و عزت و شرف توده ی کار و زحمت، آنان را از ادامه مبارزه باز دارند و نادیده گرفتن توصیه های وحدت طلبانه ی همگنان، مبنی بر عدم استفاده و همراه داشتن علامت و نشان گروهی و فرقه ای، در برابر اعتراض پاره ای از هموطنان خود، در حالیکه رگ های گردنشان از فرط تعصب و غیرت ایران پرستی متورم شده و کف بر لب آورده اند، با عصبیتی باور نکردنی، که حتما زایده ی شرایط انقلابی و از خصوصیت های ذاتی انقلابیونی از این دست است، ضمن اینکه مخالفین خود را به نفهمی، نادانی و بیخبری متهم می نمایند، به شرف عرض و اطلاع رهگذران و تماشاگران خارجی می رسانند که این پرچم، با همین رنگ ها و سمبل ظفرنمونهاش که بر اساس ادعاهای پادشاهان اسلام پناه و همچنین باور توده ی عامه، رنگ سبزش نماد و سمبل اسلام ناب محمدی و شیرش

۱ - متمم قانون اساسی ایران، مورخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ه.ق، اصل دوم.
۲ - اصل پنجاه و هشتم.

نماد اسدالله غالب، مولای متقیان علی ابن ابی طالب و شمشیرش
مظهر تیغ برنده و کافر کش آن امام عادل است، سابقه ای هفت
هزار ساله و گاه ده هزار ساله دارد!

« الوان رسمی بیرق ایران سبز و سفید و سرخ و علامت شیرو
خورشید است »^۱.

این جماعت که از سی سال پیش تا کنون امت نامیده شده و
سرزمین مادریش به کشور و مملکت ائمه معصومین و امام
زمان مبدل گردیده و از جنایت ها، تبهکاری ها، ویرانگری ها،
قتل عام ها، و ... ی هزار و چهارصد ساله ی خلفای جنایت
پیشه ی صدر اسلام، خلفای اموی، خلفای عباسی، سرداران و
سیف الاسلام های خونآشام عرب، پادشاهان اسلام پناه، خوانین
و امیران ترک، مغول، تاتار متدین، و فقیه هان، زاهدان، حج
اسلام و آیت الله های خونخوار و چپاولگر، کمترین اطلاع و
شناختی ندارد و بیش از ایرانی بودن، فرزند و وارث کاوه ها،
مزدک ها، بابک ها و ... بودن، خود را پیرو جان برکف و
فدایی علی و فرزندانش می داند، و براین پیشینه پای می فشارد
و فخر و میاهات نیز می کند، برای اثبات ادعای خود، نه تنها
ایرانیان بلکه خارجی بیچاره و بیخبر از فرهنگ ایران زمین را
به نقش شیرهای حجاری شده در تخت جمشید و دیگر نقاط ایران
که برای خود مدعی فرهیخته و ایران دوست نیز نا آشنا و بیگانه
است ارجاع می دهند! غافل از اینکه سابقه ی بنای تخت جمشید
و حتی پاسارگاد و اصولاً بنیان گذاری سلسله ی پادشاهی
هخامنشی که این حضرات نقطه ی آغاز حرکت بشر دوستانه و
ایران پرستانه ی خود و نیاکان تازی زده شان را از آن می دانند
نیز به سه هزار سال نمی رسد! تا چه رسد به هفت یا ده هزار
سال پیش!

^۱ - متمم قانون اساسی ایران، مورخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ه.ق، اصل پنجم.

با بر شمردن و توضیح چنین رخدادی تأسف باری که این روزها، در شهرها، میادین و خیابان های شهرهای اروپایی شاهد و ناظرش هستیم، می پردازیم به اصل مطلب! یعنی اینکه پرچم، درفش، بیرق یا علم چیست؟ چه کاربردی داشته و دارد؟ و در نهایت پرچم کشوری به نام ایران چگونه پا به عرصه ی وجود گذاشته و در طول تاریخ چه مراحل را پشت سر نهاده است!

به کار بردن پرچم، از روزگار پیش از تاریخ در میان دولت شهرها و حتی قبایل و تیره های شبانی و چادر نشین گوناگون نیز رواج داشته است! و نماد وجود یک دسته یا گروهی بوده که از نظر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره وجوه مشترک و هم سانی داشته و هدف معین و مشخصی را در زمینه های مختلف دنبال می کرده اند!

چیزی که امروزه نیز شاهد و ناظرش هستیم! از دسته های ورزشی، تیم های تحقیقاتی، گروه های اکتشافی گرفته تا ملت ها و مردمانی که در یک سرزمین و در یک محدوده ی جغرافیایی مشخص زندگی می کنند و در کنار یکدیگر روزگار می گذرانند!

در روزگاران قدیم، از پرچم علاوه بر اعلام وجود گروه و دسته ای معلوم، برای برقراری نظم، ایجاد شور و هیجان، بر انگیزتن حس مقاومت و پایداری، رهبری و هدایت جنگ ها بهره برداری می شده است!

در جنگ ها و زد و خوردهایی که باهدف به دست آوردن چراگاه ها و مراتع مرغوب، زمین های حاصلخیز کشاورزی، آب، تسلط بر راه های مواصلاتی و بازرگانی، غنائم صورت می گرفته، هر دو طرف مخاصمه، از پرچم و علامتی با رنگ مشخص علائمی ویژه استفاده می کرده اند!

در دوران صلح و هنگامه ی پیش از پیکار و جنگ، پرچم بر فراز یا روبروی چادر فرماندهی که همان رئیس قبیله و گروه بوده نصب و به حالت افراشته نگهداری می شده است! در این حالت، پرچم نشانه ی ایستادگی و سرسختی و استواری قبیله و عزم راسخ افراد در رزم و پیکار بوده است! در هنگامه رزم و طول مدت جنگ، پرچم به دست چالاک ترین و ورزیده ترین فرد قبیله، تیره یا سپاه سپرده می شده تا به طور مداوم آن را در اهتزاز و بر افراشته نگهدارد! تعدادی از افراد سلحشور و جنگاور نیز از فرد مزبور پاسداری و در حفظ جان وی می کوشیدند! بر افراشته بودن پرچم، در هنگامه ی نبرد، علاوه بر برقراری و حفظ نظم، بخشنده ی بزرگترین انگیزه های روحی و روانی و بالا برنده ی توانمندی و قدرت رزمی رزمندگان و جنگجویان بوده است! همانطور که سرنگونی یا به دست دشمن افتادن آن، مضاف بر ناتوانی جسمی و روانی رزمندگان و جنگجویان، شکست و گریز را در پی داشته است! زیرا در چنین حالتی، جنگجویان سپاه، به تصور اینکه فرمانده و رهبر کشته شده یا به اسارت در آمده دچار سر در گمی، ترس و هراس می شدند و نا خود آگاه تمامی نظم و دیسیپلین موجود را گسسته و رو به فرار و هزیمت می گذاشتند! بر این پایه و اساس، در تمامی جنگ های گذشته و زد و خوردهای بین قبایل، تیره ها، ایل ها، دولت شهرها و بعدا کشورها، تلاش رؤسا، امیران، پادشاهان و فرماندهان سپاه بر این بوده که تا آخرین لحظه های جنگ، پرچم را بر افراشته و در معرض دید همه ی افراد تحت فرمان خود قرار دهند! چون بر این باور بودند که با سرپا نگهداشتن و حفظ این نماد، به سپاهیان و رزمندگان خود نیرومندی و پایداری و انگیزه ی ادامه ی مبارزه می بخشند!

انتخاب رنگ پرچم ها ، نشانه ها و پیکره هایی که بر آن نقش می بسته اند، به عوامل گوناگونی چون ملیت، موقعیت جغرافیایی، محیط زندگی، اندیشه و تفکر، فرهنگ، اهداف، نوع دوستی، جنگجویی، صلح خواهی، کیش و آئین و توتمیسم قبایل و تیره ها و کلان های خانوادگی بستگی و پیوند گسست ناپذیر داشته است!

بنا بر این رنگ‌های بر گزیده شده برای پرچم و نقوش بر آن، نشان دهنده ی محیط جغرافیایی و روحیه های فرهنگی و مذهبی افراد بوده و هستند! برای مثال، در بیشتر کشورهای اسلامی، از عربستان سعودی گرفته تا دیگر سرزمین ها، رنگ سبز مقدس و مورد احترام و ستایش پیروان این دین است! چرا که این رنگ نشانه ی ویژه ی پیامبر اسلام و رنگ دستار و عمامه ی مبارک ایشان بوده است!

از این روی، وجود رنگ سبز در پرچم کشورهایایی چون عربستان سعودی، افغانستان، عراق، پاکستان، ایران و غیره از آنجا نشأت می گیرد و کمترین رابطه ای با سر سبزی و آبادانی کشور ندارد!

همانطور که رنگ آبی نمادی از کلیسای کاتولیک است! و رنگ سرخ، رنگ انقلاب، رنگ خون، رنگ مبارزه علیه ستم و بیداد طبقاتی، رنگ مورد علاقه ی طبقه ی زحمت و بهره دهندگان دنیای استثمار و استعمار، رنگ شور و نشاط، تلاش و کوشش در راه جهانی بهتر و زیباتر است و علت حضور آن در پرچم ها باز گو کننده و نماد آمادگی، فداکاری و جانفشانی در راه هدف مقدس و دفاع از منافع مشترک و سرزمین آباء و اجدادی و سرتاسر جهان است!

بعد از ظهور نظام غارتگر سرمایه داری و بروز انقلاب های علمی و صنعتی، طبقه ی کارگر جهانی، این رنگ را به عنوان

نماد مبارزه و اعتراض خود خود علیه غارت و چپاول سرمایه داران و ستمگران بر گزید! این رنگ، پس از انقلاب کبیر اکتبر و پیروزی طبقه ی کارگر در یک ششم خاک کره ی زمین که منجر به دو قطبی شدن جهان و تولد کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی گردید، بیش از پیش مورد احترام و تقدس نیروهای رهایی بخش و آزادی خواه جهان قرار گرفت! نیروهایی که در راه رهایی سرزمین و مردمان خود از چنگ استعمار گران و قوانین و مقررات ضد بشری غارتگران بین المللی علم طغیان و پیکار بی امان بر افراشته بودند! این پرچم، تا پایان دهه ی هشتاد میلادی در سرتا سر کره ی زمین، از چین گرفته تا امریکای لاتین و از قطب شمال گرفته تا افریقای جنوبی و صحراهای افریقایی به عنوان پرچم داد و درفش عدالت اجتماعی و استقلال در اهتزاز بود!

برای آن دسته از مردمانی که از گذشته‌های دور، در کناره ی اقیانوس ها و دریاها و زندگی می‌کرده و به ماهیگیری، دریانوردی و داد و ستد و بازرگانی از طریق دریا اشتغال داشته اند، رنگ آبی نقش به سزا و قابل احترام و تقدسی را داشته است! و از آنجا که آب نقش تعیین کننده و سرنوشت سازی در زندگی روزمره و استمرار حیات این مردمان بازی می کرده، رنگ آبی بر روی پرچم آنان نیز نقش بسته و به خوبی نمایان است!

با نگاهی به پرچم کشورهای چون انگلستان، سوئد، فنلاند، هلند، استرالیا، یونان، سومالی و ... بسیاری دیگر از سرزمین های قرار گرفته بر سواحل دریا، به خوبی به این نکته و تاثیر آب در زندگی مردمان شان پی خواهیم برد.

پس پرچم، بخشی از هویت ملی هر ملت و معرف هر کشوری در سطح بین المللی و در میان باشندگان کره ی زمین و ساکنان

دیگر کشورهای جهان است. به سخن دیگر؛ درفش، پرچم، بیرق، یا علم و نماد ملی، نماینده و سمبل گروهی از جمعیت انسانی ساکن در یک محدوده ی جغرافیایی است که دارای فرهنگ، آداب و رسوم، قوانین و مقررات ویژه ای بوده و زیر نفوذ حاکمیت قدرتی به نام دولت اداره و رهبری می‌شوند. از این رو می‌توان گفت نمادی است که پیوندهای هم‌خونی، نژادی، دینی، فرهنگی و تاریخی یک قوم و ملت مشخص در آن دیده می‌شود.

بنا بر این، درفش، بیرق، پرچم یا علم، از روزگاران بسیار کهن و باستانی تا کنون در زندگانی ملت‌ها و نزد حکومت‌های جهان نقش ارزنده و پرشکوهی داشته است. به حدی که در پاره ای از کتاب‌های دینی و مذهبی و همچنین حماسه‌های ملی و داستان‌های اساطیری مردمان کهن، از جمله ما ایرانیان نیز می‌توان اشاره و یادمانی از آن یافت!

« ای زَرْتُشت! »

اگر خواستار چیرگی بر دشمنی دیوان و مردمان [دُرُوند] و جادوان و پریان و کوی‌ها و کَرَب‌های ستمکار و راهزنان و اَشموغانِ دوپا و گرگان چارپا...

[... اگر خواستار چیرگی بر [سپاه فراخ سنگر، بزرگ درفش، افراشته درفش، گشوده درفش و خونین درفش دشمنی، پس در همه‌ی روزان و شبان، این نام‌ها را بازگیر]^۱.

و در جای دیگری می‌گوید:

« فَرُوشی‌های نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که رزم آوران بسیار بسیج کنند؛ رزم آورانی رزم افزار بر میان بسته که با درفش‌های درخشان برافراشته، به پیکار شتابند. آنان که از این پیش - هنگام پیکار « خشتاوی » های دلیر با « دانو » ها

^۱ - اوستا، هرمزد یشت، بند ۱۰ و ۱۱.

- فرا رسیدند^۱.

در گرشاسب نامه اسدی توسی^۲ آمده است؛ آن هنگام که ضحاک از بابل به زابل آمد، در میهمانی با شکوهی گرشاسب را می بیند و او را دلاوری شایسته و بزرگ می شمارد. از پیرامون هنرهای رزمی و دلیری گرشاسب می شنود و وی را به کشتن اژدهای سنبر و نیرومندی که در شکاف کوه نشیمن گرفته و هراس پدید آورده است گسیل می دارد .

گرشاسب در نبردی سهمگین اژدها را از پای در می آورد و ضحاک او را جهان پهلوان می خواند و برای ارج نهادن به کوشش های وی دستور می دهد که درفش ویژه ای برای جهان پهلوان آماده کنند که نماد دلیری و شیردلی گرشاسب و هم نشان کشتن اژدها باشد.

**بفرمود کامروز دل شاد کام
همه یاد گرشاسب گیرید جام**

**از آن کاژدها کشت و شیری نمود
درفشی چنان ساخت کز هر دو بود**

**به زیر درفش، اژدهای سیاه
زبر، شیر زرین و برش سر ماه**

**جهان پهلوانی مر او را سپرد
وز آنجای لشکر سوی هند برد**

^۱ اوستا، فروردین یشت، بند ۳۷.

^۲ - ابونصر علی بن احمد اسدی توسی شاعر ایرانی قرن پنجم هجری و سراینده اثر حماسی گرشاسب نامه است. وی در سال ۴۶۵ هجری در گذشت. مقبره وی در تبریز است.

این داستان و هزارن اثر مشابهی بر جای مانده‌ی دیگر، نشان می‌دهد که ما ایرانیان نیز به دلیل گذشته‌ی طولانی و تاریخ کهنی که بر جای گذاشته‌ایم، چون دیگر ملل باستانی و با سابقه جهان سر مرحله افسانه، حماسه و تاریخ را پشت سر نهاده‌ایم و از نظر کیش و مذهب، مراحل گوناگون پرستش و عبادت مظاهر طبیعت، چند خدایی، تثویت و تک خدایی را تجربه نموده‌ایم! یکی از کهن‌ترین مظاهر طبیعت که مورد توجه و پرستش ایرانیان قرار گرفته، «مهر» یا خورشید است! ناگفته پیداست که این گوی آتشین و روشنایی بخش جهان، علاوه بر نیایش و پرستش به عنوان نماد و سمبل قومیت ایرانی در پرچم نیز مورد استفاده قرار گرفته است.

جایگاه مهر و ریشه‌ی عمیق آن در باور ایرانیان باعث گردید تا خدای بزرگ و قدرتمند در آیین مزدا پرتی نیز مورد پذیرش قرار گیرد و در منزلت و جایگاه ایزدی توانا و قدرتمند «خدای جنگ و پاسدار سرزمین‌های آریایی» در کنار «اهورا مزدا» قرار گیرد. حتی در دوران زرتشتی‌گری و آیین اهورایی نیز مردمان را چنین باور و اعتقاد بود که اگر کسی از وی یاری جوید و با منش نیکو نیایشش را به جای آرد، ایزد «مهر» نیز به وی یاری خواهد رساند. جشن مهرگان که از شانزدهم تا بیست و یکم ماه مهر برگزار می‌شد و اختصاص به پادشاهان ایران داشت، به منظور بزرگداشت و رضایت این خدای بزرگ آیین مهرپرستی و ایزد کیش اهورایی بر پای می‌شد!

رودکی شاعر بزرگ ایرانی با اشاره به این عید بزرگ ایرانی می‌گوید:

ملکا عید مهرگان آمد جشن شاهان و خسروان آمد

و ابو ریحان بیرونی^۱، حکیم و دانشمند بزرگ ایرانی و از مفاخر جهان بشری، در کتاب «آثار الباقیه» در مورد این جشن می نویسد: «در این روز پادشاهان تاجی به شکل خورشید که در آن دایره ای مانند چرخ نصب شده بود بر سر می گذاشتند».

و باز در التفهیم می گوید:

«شانزدهم روزاست از مهرماه و نامش مهر^۲ و اندرین روز افریدون ظفر یافت بر بیوراسب جادو. آنک معروف است به ضحاک و به کوه دماوند بازداشت^۳ و روزها که سپس مهرگان است همه جشن اند، بر کردار آنچ از پس نوروز بود. و ششم آن مهرگان بود و رام روز نام دارد^۴ و بدین دانندش».

با گذشت زمان، نام خورشید به واسطه سخاوت و لطف یکسانش نسبت به همه ی موجودات روی زمین اعم از گیاهان و جانوران و انسان ها، جایش را به واژه ی مهر سپرد و توسط پادشاهان حماسی ایران به عنوان نماد درفش نیز پذیرفته گردید.

حکیم ابوالقاسم فردوسی، سخن سرای بزرگ پارسی، در اثر سترگ و جاودانه ی خویش در شاهنامه به این موضوع اشاره دارد و درفش شاه ایران را چنین توصیف می کند:

**یکی زرد خورشید پیکر درفش
سرش ماه زرین غلافش بنفش**

۱ - ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (متولد ۲۹ شهریور ۳۵۲، کاث، خوارزم - درگذشته در ۲۸ آذر ۴۲۷، غزنین)، دانشمند بزرگ و ریاضی‌دان، ستارشناس و تاریخ نگار ایرانی سده چهارم و پنجم هجری است و بعضی از پژوهندگان او را از بزرگ ترین فیلسوفان مشرق زمین می دانند.

۱ - یعنی اینکه نام روز شانزدهم «مهرروز» است.

۲ - یعنی فریدون ضحاک را در کوه دماوند زندانی کرد.

۳ - یعنی اینکه روز بیست و یکم که مهرگان بزرگ یا مهرگان خاصه است رام روز نام دارد.

که بیانگر این واقعیت است که نقش درفش پادشاه ایران خورشیدی بوده که بر بالای ماه زرینی قرار داشته است. گذشته پرفراز و نشیب و هجوم و ترک تازی های قبایل بدوی و چادر نشین گوناگون عرب، ترک، مغول، تاتار و ... به سرزمین ما ایران این اجازه را نداد که اندیشه ی استفاده از خورشید به عنوان يك نماد روشن و درخشان مورد استفاده قرار گیرد و بیش از آن تداوم یابد. مهر در صحنه کارزار و نبرد سبغانه و ددمنشانه ی مهر ستیزان به گوشه ای پناه برد تا خویشتن خویش را تنها در خاطره تاریخی فرزندان فرهیخته و اندیشمند ایران زمین حفظ نماید. جایی که نه دست هوس تائیس (معشوقه ی اسکندر مقدونی) را بر آن راهی بود، نه اندیشه ی بیابانی و صحرا نشینی سعد وقاص و خالد بن ولید و حجاج ابن یوسف و نه استبداد وحشیانه ی سلطان اسلام پناهی چون محمود غزنوی که به فرمان خلیفه ی عباسی انگشت به در نموده و هر کجا قرمطی و رافضی و مترقی و دگراندیش می یافت بر دار می نمود!

از دیگر نشانه ها و نمادهایی که در تاریخ ایران سابقه طولانی دارد و آثار فراوانی از آن بر جای مانده « شیر » است. این حیوان، از آنجا که مظهر و نماینده ی خورشید یا مهر به حساب می آید، در فرهنگ ایرن زمین، از ادبیات گرفته تا معماری و مجسمه سازی جای ویژه ای را به خود اختصاص داده است. ایرانیان، در نقطه مقابل شیر، گاو و دیگر حیوانات شاخدار را مظهر زمستان و نماد ماه می دانسته اند.

قابل ذکر است که ایرانیان باستان تنها معتقد به دو فصل زمستان و تابستان بزرگ بودند و می پنداشتند که ان دو فصل، مانند شب و روز، تاریکی و روشنایی به دنبال هم می آیند و مجموعه ی یک سال را تشکیل می دهند! در جاری های ساختمان تخت

جمشید (پرسپولیس)، واقع در دامنه های کوه رحمت و نزدیکی شهر شیراز، شیری را مشاهده می کنیم که در حال دریدن یک رأس گاو است. این نقش سنگی حکایت از آن دارد که فصل سرد و خواب رفته ی زمستان سپری شده و فصل تابستان فرا رسیده است. فردوسی توسی، در جاودانه اثر خود شاهنامه سخنی نزدیک به این مضمون دارد:

چو خورشید زد پنجه بر پشت گاو

ز هامون برآمد خروش چگاو

و در جای دیگر با اشاره به نقش درفش « گودرز »، پهلوان نامی ایران و از نبیرگان کاوه ی آهنگر آمده است:

درفش از پس پشت او شیر بود

که چنگش به گرز و به شمشیر بود

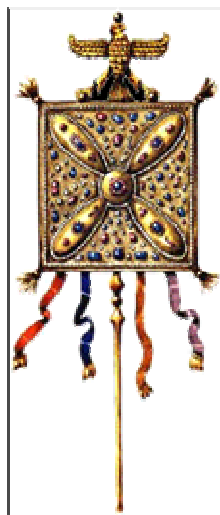
نقش « مهر » و « شیر »، ریشه در باورها و اعتقادات دینی و مذهبی مردم ایران داشت و یاد آور پرستش و نیایش خداوندگار و بعداً ایزدی قدرتمند و مهربانی بود که زمان پاسداری و پاسبانی از سرزمین ایران، مهر، عطوفت، سخاوت و ... خود را به طور یکسان و بدون چشم داشت و بغض و کینه و عداوت و تهدید و خط و نشان کشیدن، بین همه ی موجودات زنده، اعم از جانوران تک یاخته ای و میکروسکوپی تا عالی ترین و متکامل ترین شان تقسیم می کرد!

واضح و روشن است که چنین خداوند و ایزد عدالت گستری، تا جاودان و تا دست یابی به استقلال کامل فردی و اجتماعی و بر قراری عدالت اجتماعی، بخشی از خاطره ی تاریخی پیروان و نیایشگرانش را شکل دهد و در گوشه های دل هایشان زنده و پایدار بماند! پس از حمله ی تازیان و بیداد و کشتار بیرحمانه ی

سرداران عرب، تبهکاری های خلفای اموی، قتل عام ها و
جنایتکاری های خلفای عباسی، این خاطره تاریخی زنده شد و
« مهر » ایرانیان رخ نمود! اما در بیرق اسلام پناه جنایتکار
سفاکی چون سلطان محمود غزنوی!

درفش کاویانی!

در کتاب اوستا، از درفشی به نام « گئوش درفشا » یا درفشی از (چرم گاو) نام برده می شود.^۱
« آنان که هوم نوشیدند،
نباید به دلخواه خویش همچون (گئوش درفشا) در جنبش
باشند ».



استاد ابراهیم پور داوود، اوستا شناس برجسته معاصر ایرانی،
در گزارش تحقیقی در باره ی اوستا ، اشاره می کند که « گئوش

^۱ - اوستا ، یسنا ، هات ۱۰ بند ۱۴ .

درفش « در حقیقت نام اولیه ی همان درفشی است که از چرم گاو ساخته شده بود و بعدها آن را درفش کاویان نامیدند. علاوه بر این، برای نخستین بار در تاریخ اساطیری ایران به وجود پرچمی با این نام و مشخصات اشاره می شود! فردیناند یوستی، کریستین بارتولومه، اسکارمن و برخی دیگر از پژوهشگران و محققین و ایرانشناسان معروف جهان، «گئوش درفشا» را همان «درفش کاویانی» دانسته اند و درباره ی ماهیت درفش و انطباق اسناد و شواهد به دست آمده با داستان های حماسه سرای بزرگ ایران، حکیم ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه اظهار نظر کرده اند.

فردیناند یوستی در مقاله ای پژوهشگرانه به نام «تاریخ ایران» در این مورد به نگاره های موجود بر روی برخی از سکه های دوره ی سلوکیان و اشکانیان اشاره می کند! در يك روی سکه های به دست آمده پادشاه در حال نیایش و ستایش است! و در سوی دیگر سکه، يك درفش مربع شکل که بر چوبی نصب شده نقش گردیده است! این درفش در برخی از سکه ها بی حاشیه و در برخی دیگر با حاشیه است. یوستی این نقش ها را مربوط به درفش کاویان می داند.

اسکارمن نیز با پژوهش بر روی يك تابلوی موزائیک مکشوفه در شهر پومپئی ایتالیا، راجع به جنگ اسکندر مقدونی با داریوش سوم هخامنشی (دارا) که اکنون در موزه ی شهر ناپل نگهداری می شود و همچنین تحقیق بر روی سکه هایی که از سلسله ی فراتاکارا، معاصر سلوکیان یا جانشینان اسکندر در ایران، بر جا مانده است و تطبیق شواهد و دلایل به دست آمده با داستان های حکیم فردوسی در شاهنامه، پیرامون درفش کاویان، به این نتیجه رسیده که درفش مزبور در آن زمان قطعه چرمی مربع شکل بوده که بر نیزه ای نصب شده بوده است! به نحوی

که نوک نیزه در پشت آن از بالا پیدا بوده است. و بر روی چرم که به حریر و گوهرزینت یافته بود، ستاره ای چهار پر دیده می شده است! در میان و بالای ستاره، دایره ی کوچکی قرار داشته است. و این ستاره، به یقین همان بوده که حکیم فردوسی در شاهکار جاودانه ی خود، آن را « اختر و ستاره ی کاویان » تعبیر کرده است. از پایین این درفش هم چهار ریشه به رنگ های سرخ و زرد و بنفش آویخته که نوک آنها مزین به گوهر و جواهرات گرانبها و نادر است! که این ویژگی تصویر نیز کاملاً با روایات فردوسی در شاهنامه انطباق دارد.

اما کریستین سن مستشرق دانمارکی و مؤلف تاریخ ایران در زمان ساسانیان، که معمولاً با شک و تردیدی باور نکردنی در باره ی وقایع تاریخی ایران و شخصیت های آفریننده و سازنده ی آن وقایع اظهار نظری کند و قسمت های اعظم تاریخ ایران را موهوم، خیالی و افسانه می داند، ضمن تقسیم بندی و علل سقوط ساسانیان که با توجه به شرایط موجود و خیره سری و حماقت بیش از اندازه حاکمیت ضدمردمی روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری در مقابله با توده ها و افکار عمومی جهانیان، اشاره بدان ها خالی از لطف نیست:

۱ - اغتشاش و فسادى که بعد از مرگ خسرو پرویز (قتل بدست پسرش شیرویه) در ایران رخ میدهد که مربوط به یکی از اصلاحات انوشیروان یعنی تقسیم کشور به چهار قسمت و تحت نظر ۴ فرمانده است، می داند. وی معتقد است که بعد از مرگ انوشیروان به تدریج هر سپهبدی قلمرو خویش را به منزله ملک شخصی تصور می کرد و خود را از ملوک الطوائفی قدیم می شمرد و با ضعف روزافزون جانشینان انوشیروان این تصور قدرت بیشتری در آنها گرفت.

- ۲ - جنگهای صد ساله بین ایران و روم که از زمان قباد پدر انوشیروان تا آخر سلطنت خسرو پرویز به تناوب اشتعال داشت و سبب ضعف اوضاع اقتصادی هر دو کشور گردید.
- ۳ - قتل و عام شاهزادگان ساسانی به دست شیرویه را نیز بایستی یکی از عوامل انقراض سلسله ساسانی دانست زیرا وی کلیه شاهزادگان جوان را که امکان تصاحب تخت و تاج پادشاهی را داشتند نابود ساخت.
- ۴ - انقراض حکومت حیره را که توسط خسرو پرویز صورت گرفت بایستی یکی از عوامل شکست دانست زیرا دولت حیره به منزله سد محکمی بین ایران و عربستان به شمار می رفت و این حکومت تابع و خراجگزار دولت ایران بود.
- ۵ - انتقال پایتخت از جنوب مملکت یعنی فارس به سرحدات جنوب غربی مملکت نیز یکی از عوامل شکست ایرانیان بود که منجر به سقوط پایتخت و فرار شاه بود.
- ۶ - فقر و پریشانی روزافزون مردم بعلت پرداخت مالیاتهای سنگین.
- ۷ - شورش و سرکشی بهرام چوبین، سردار معروف ایرانی و جنگهای او با خسرو پرویز و اغتشاشات حاصله از این عمل نیز در تزلزل دولت ساسانی مؤثر بود.
- ۸ - اوضاع دینی کشور نیز از اوضاع سیاسی کشور بهتر نبود. روحانیون زرتشتی قدرت و نفوذ زیادی داشتند و گروه حاکم منصوب می شدند. در آن زمان پیروان دین مسیح که در ارمنستان سکونت داشتند حاکمیت زرتشتیان را نپذیرفته و گاهاً شورش می کردند و مانویان و مزدکیان نیز که آزادی عقیده از آنها سلب شده بود همواره با موبدان زرتشتی در جنگ و ستیز بودند و بطور کلی در این دوره آزادی مذهبی وجود نداشت.
- ۹ - طاعون وحشتناکی که در سال ۶۲۸ میلادی شیوع یافت،

هزاران نفر از افراد کشور را هلاک ساخت و همچنین طغیان کم سابقه رودخانه های دجله و فرات در سال ۶۲۷ میلادی و در نتیجه شکستن سدها و بندها باعث ویرانی زمینهای حاصلخیز گردید و به اقتصاد ضربه زد.

با نظریات یوستی و سایر پژوهشگران، از در مخالفت و عناد در آمده و بدون ارائه دلیل موجه می نویسد:

« من با نظر لوی و یوستی و اخیراً زاره که پرچم داریوش سوم در موزائیک معروف به اسکندر و درفش منقوش بر سکه های قدیم پارس را درفش کاویان دانسته اند، موافق نیستم.»

کریستین سن معنی صحیح درفش کاویانی را درفش شاهی دانسته است. او در شرح جنگ های عرب با ایران می نویسد:

« رستم (فرمانده ی سپاه ایران) که حرکات افواج ایران را اداره می کرد و در زیر خیمه نشسته و درفش کاویان را روبه روی خود نصب کرده بود، کشته شد و درفش کاویان که نمودار شوکت و قدرت ایران بود به دست عرب افتاد. ایرانیان این درفش را متعلق به ادوار باستانی تاریخ خویش می دانستند. چون هزار سال از دوره ی ظلم دهاک غاصب سپری شد، آهنگری کاوگ نام پیش دامن چرمین خود را بر نیزه کرد و قدم در میدان شورشی نهاد. شورشیان دهاک را از تخت به زیر آوردند و فریدون را که شاهزاده یی جوان از نسل پادشاهان سلف بود، بر سریر پادشاهی نشانند. از آن زمان، پیش دامن کاوگ آهن گر درفش سلاطین ایران شد.»

با این حال بسیاری از تاریخ نگاران برجسته و نامدار ایرانی و عرب ضمن توصیف درفش کاویانی و یاد آوری و بر شمردن آیین های مربوط به آن در دوران های مختلف به روایاتی درباره ی سرنوشت غم انگیز و فاجعه بار آن اشاره کرده اند!

گفتیم که بر اساس و پایه ی داده های تاریخ اساطیری، پیدایش و ظهور این درفش، به قیام کاوه آهنگر علیه ظلم و ستم ضحاک تازی برمی‌گردد. چرا که کاوه ی آهنگر که از ستم و بیداد پادشاه به ستوه آمده، مردم را علیه او می شوراند و پیش بند چرمی خود را بر سر چوبی نموده و آن را بالا می گیرد تا مردم گرد آن جمع شوند و با اتحاد و اتفاقی همگانی کاخ ستم و بیداد فرمانروای خونخوار و بیداد گر را در هم کوبند و فریدون را بر گاه نشانند!

فریدون شاه، پس از پیروزی و کسب قدرت، فرمان می دهد تا پاره چرمی را که کاوه در موقع کار از آن استفاده می نموده به عنوان پرچم و درفش ظفر و پیروزی، با دیباهای زرد و سرخ و بنفش بیاریند و بر دُر و گوهر بیاویزند! و بدن ترتیب درفش کاویان پا به عرصه ی وجود می گذارد و به نماد و نشانه ی پادشاهی ایران مبدل می گردد!

پس نخستین رنگ‌های پرچم ایران سرخ و زرد و بنفش بوده، بدون آنکه نشانه و علامت ویژه ای بر روی آن وجود داشته باشد.

این درفش، به استناد شواهد و گواهی های تاریخی موجود، تا پیش از حمله ی تازیان و انقراض سلسله ی ساسانی، به عنوان پرچم ملی و نظامی ایران به کار می رفته و در همه ی دوران ها آن را درفش کاویانی می‌گفته اند! هرچند که همان درفش کاویانی اساطیری و پیش بند چرمی کاوه ی آهنگر نبوده است.

محمد بن جریر طبری، در کتاب تاریخ خود به نام الامم والملوک می‌نویسد:

درفش کاویان از پوست پلنگ درست شده، به درازای دوازده ارش که اگر هر ارش را که فاصله بین نوك انگشتان دست تا

بندگاه آرنج است ۶۰ سانتی متر فرض کنیم، تقریباً پنج متر عرض و هفت متر طول می شود.

در اکثر کتب تاریخی آورده شده که درفش کاویان زمان ساسانیان از پوست شیریا پلنگ ساخته شده بود، بدون آنکه نقش جانور یا نماد و نشانی بر روی آن باشد.

تا قبل از یورش تازیان و شکست نهایی یزدگرد سوم در جنگ نهاوند که اعراب « فتح الفتوح » ش نامیدند، هر پادشاهی که در ایران به قدرت می رسید، تعدادی جواهر و سنگ های قیمتی و نایاب به آن می افزود. در هنگامه ی جنگ نهاوند و فرار یزدگرد، درفش کاویانی به دست تازیان افتاد! آنان درفش و غنائم فراوان به دست آمده از تیسفون و دیگر شهرهای ایران و از جمله فرش مشهور بهارستان را نزد عمر ابن خطاب خلیفه ی دوم مسلمانان فرستادند! وی از فراوانی گوهرها، و جواهرات آویخته به درفش و عظمت هنری فرش دچار شگفتی و تعجب فراوان گردید! اما به توصیه ی علی ابن ابیطالب، فرش را تکه تکه و در بین سرداران و سربازان و دیگر مسلمانان تقسیم نمود! درفش را نیز پس از برداشتن جواهرات و گوهرها، دشتخوش شعله های آتش نمود!

ابن خلدون^۱ گزارش می کند که درفش کاویانی دارای ستاره ای بود و در میان مردمان چنین اعتقادی وجود داشت که تا زمانی که کسی این درفش را حمل می کند شکست ناپذیر است. ثعالبی نیشابوری^۲ در کتاب (اخبار ملوک فرس) می نویسد:

^۱ - ولی الدین ابو زید عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن الحسن بن جابر بن محمد بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن خالد (الحضرمی)، تاریخ نویس بزرگ عرب، (رمضان ۷۳۲ هـ - رمضان ۸۰۸ هـ).

^۲ - محمدبن اسماعیل ثعالبی نیشابوری (۳۵۰ - ۴۳۰ هجری)

فریدون پس از فراغت از کار ضحاک، پیشبند کاوه را به دُر و جواهر بیاراست و درفش کاویان نامید و پس از او ملوک در جنگ ها و فتح قلاع آن را برای تیمن همراه می بردند.

ثعالبی همچنین روایت می کند:

« پادشاهان درفش کاویان را موجب کامیابی خویش می شمردند و در تزئین آن به جواهر قیمتی با یکدیگر چشم و هم چشمی می کردند و کمال جد را در زیور بستن آن می نمودند، چنان که پس از مدتی یکتای جهان و شاهکار قرون و اعجب عجایب روزگار شد. این درفش را پیشاپیش سپاه می بردند و در جنگ ها جز فرمانده کل سپاه کسی شایسته نگهداری از آن نبود و پس از آن که جنگ به پیروزی خاتمه می یافت، پادشاه درفش را به خزانه داری که مأمور نگهداری آن بود، می سپرد.»

بنا به گفته ی محمد خوارزمی^۱ در کتاب مفاتیح العلوم؛ پادشاهان در جنگ ها به این درفش تیمن و تبرک می جستند و آن را از زر و گوهرهای گران بها پوشیده بودند.

^۱ - ابوجعفر محمد بن موسی خوارزمی از دانشمندان بزرگ ریاضی و ستاره‌شناس ایرانی می‌باشد. از زندگی خوارزمی چندان اطلاع قابل اعتمادی در دست نیست جز اینکه وی در حدود سال ۷۸۰ میلادی در خوارزم (ازبکستان کنونی) که در آن زمان، بخشی از قلمرو حکومت خوارزمشاهیان بود، زاده شد شهرت علمی وی مربوط به کارهایی است که در ریاضیات به ویژه در رشته جبر انجام داده به طوری که هیچیک از ریاضیدانان سده‌های میانه مانند وی در فکر ریاضی تأثیر نداشته‌اند. وی را پدر جبر نامیده‌اند. بیشترین چیره دستی وی در حل معادله‌های خطی و درجه دوم بوده‌است. کتاب *Algoritmi de numero Indorum* که ترجمه کتاب جمع و تفریق با عددهای هندی او به لاتین است باعث شد تا دستگاه عددی در اروپا از دستگاه اعداد لاتین به دستگاه اعداد هندی تغییر یابد که هنوز نیز در اروپا و دیگر نقاط جهان فراگیر است. به هنگام خلافت مامون وی عضو دارالحکمه که مجمعی از دانشمندان در بغداد به سرپرستی مامون بود، گردید خوارزمی کارهای دیوفانت را در رشته جبر دنبال کرد و به بسط آن پرداخت خود نیز کتابی در این رشته نوشت.

از مطالب و داستان های شاهنامه، اثر گرانیه و بینظیر استاد توس، نیز چنین دریافت می شود که درفش کاویان و تاج کیانی، هر دو از نشان های ویژه و قابل ستایش شاهی بوده و در زمان جنگ، اختر کاویان را پیشاپیش سپاه می بردند و در میدان جنگ به دلیرترین پهلوانان می سپردند.

به عقیده ی « مطهر بن طاهر مقدسی »^۱ این درفش در آغاز از پوست بوده، ولی بعدها ایرانیان آن را از زر و پارچه زربفت ساخته اند.

بنا به روایت محمد بن جریر طبری، این درفش هشت ارش پهن و دوازده ارش درازا داشت و بلعمی^۲ گوید که ایرانیان در جنگ این درفش را پیش روی داشتند و پس از هر فتح، گوهری چند بر جواهر آن درفش می افزودند، چندان که این درفش غرق زر و سیم و گوهر و مروارید شده بود.

^۱ - مطهر بن طاهر مقدسی یکی از جغرافی دانان و تاریخ نگاران دوران خلافت عباسیان بوده است. وی در فلسطین و در شهر بیت المقدس متولد شده است. وی بیشتر شهرهای قلمرو حکومت اسلامی را از هندوستان تا اندلس گشته و به شرح و وصف آداب و رسوم اقوام نواحی که به آنجا مسافرت نموده و شرح وضعیت شهرهای آنان پرداخته است. وی در نوشتن کتابش بیشتر به مشاهدات عینی خود اتکا نموده است.

^۲ - ابوالفضل بلعمی (متوفی حدود ۳۳۰ هجری قمری) وزیر دانشمند ابو نصر سامانی بود. وی در توسعه زبان فارسی خدمات بزرگ و ارزشمندی داشته است. وی پدر ابوعلی بلعمی صاحب کتاب تاریخ بلعمی است. وی از خاندانهای معروف خراسان بود و وزارت امیر اسماعیل و امیر نصر احمد سامانی را عهده دار بود. در سال ۳۲۹ هجری قمری توسط خمارتکین از امرای ترک خراسان کشته شد. وی در علم حدیث، تاریخ، تفسیر و کلام تبحر داشت. دانش وی در علوم مختلف در ترجمه ای که وی از تاریخ طبری تحت عنوان تاریخ بلعمی کرده است نمودار است. در بسیاری از مواقع بلعمی مطالبی را به ترجمه افزوده و یا بخشهایی را اصلاح نموده و البته در این کار شرط امانت را رعایت کرده و ضمن بیان اصل مطالب محمد جریر طبری اصلاحات و یا افزوده های خود را نیز مشخص کرده است. دیگانه وی نسبت به ویژگی های انبیا معقولتر از محمد جریر طبری است و تفاسیری که وی برای رخدادهای تاریخی ذکر می کند همواره معقول تر از تفاسیر طبری است.

توصیف مسعودی^۱ نیز از درفش کاویان شبیه طبری است و گوید که این علم پوشیده از یاقوت و مروارید و گوهرهای گوناگون بود.

ابن خلدون گوید که صورت طلسمی با اعداد و علائم نجومی را بر درفش کاویان دوخته بودند. به گفته این تاریخ نویس، در سال ۳۶۳ هجری، سپاه ایران در قادسیه، نزدیک حیره با سعد وقاص سردار عرب رو به رو شد. جنگ ۳ روز به درازا کشید و صدماتی به سپاه ایران وارد شد. رستم فرخ زاد که فرماندهی سپاه ایران و پاسداری از درفش کاویان را به عهده داشت، در راه میهن جان داد و درفش کاویان که نمودار شوکت و قدرت ایران بود به دست اعراب افتاد.

مسعودی در کتاب خود موسوم به مروج الذهب، مدعی می شود که در جنگ قادسیه و پس از کشته شدن رستم فرخزاد و شکست ایرانیان، درفش کاویان به دست عربی موسوم به «ضرار پسر خطاب» افتاد و او آن را به ۳۰ هزار دینار فروخت، حال آن که قیمت واقعی آن یک میلیون و دویست هزار دینار بود. محمد بن جریر طبری نیز عیناً همین گزارش را از سرنوشت درفش کاویان روایت می کند.

ثعالبی نیز ضمن نقل همین گزارش، یاد آوری می کند که ضرار پسر خطاب مردی از قبیله «نَخَع» بود و اضافه می کند که سعد وقاص، سردار سپاه تازیان در قادسیه، این درفش را به همراه سایر خزائن و جواهرهای گنجینه ی یزدگرد سوم که نصیب مسلمانان شده بود، به انضمام تاج ها و کمرهای گوهرنشان و چیزهای دیگر برداشته به خدمت امیرالمؤمنین

^۱ - علی بن حسین مسعودی (حدود ۲۸۳ هجری - ۳۴۶ هجری) تاریخ‌نویس و جغرافی‌دان و دانشمند و جهان‌گرد بغدادی بود. نام کامل وی (ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی المعتزلی الشافعی).

عمر بن الخطاب، خلیفه دوم مسلمین و حکمران مدینه فرستاد! و همانطور که اشاره کردیم، عمر، دستور داد تا درفش کاویان و فرش بهارستان را پاره پاره و میان مسلمانان قسمت کنند.

مسعودی می‌نویسد:

« تصرف درفش به روز فتح مدائن و به قولی به روز فتح نهاوند در سال شانزده یا بیست هجری بود.»

به گفته ی محمد بن جریر طبری؛ شمشیرها و تاج خسرو پرویز را که اعراب در خزانه ایران یافتند، نزد خلیفه عمر فرستادند. عمر تاج را در خانه ی کعبه آویخت و دستور داد قالی معروف و جواهر نشان بهارستان «بهار خسرو» را که جزء غنائم بود، قطعه قطعه کردند و میان اصحاب تقسیم نمودند ولی علی بن ابیطالب سهم خود را از غنائم به بیست هزار درهم فروخت. سپس يك پنجم غنائم را که به خلیفه تعلق داشت، جدا کرده و باقی را در بین شصت هزار تن از سپاهیان سعد قسمت نمود و گویند که به هر تن دوازده هزار درهم رسید.

به ادعای تاریخ نویسان، محققان و سیره نویسان و ... عمر بن خطاب، خلیفه مسلمین و فرمانروای مدینه، پس از فتوحات گسترده مسلمانان در ایران که تاراج و غارت خزانه ی دولتی، چپاول و ویرانگری شهرهای آباد و پر رونق و خاکستر نشنی توده های کار و زحمت و بازرگانان و پیشه وران روستایی و شهری را در پی داشت، در شهر مدینه، مقر دارالخلافه ی اسلام، دست به ساخت مکانی به نام بیت المال زد! با این هدف و قصد که غنائم خیره کننده و اعجاب انگیز جنگی بدست آمده را در آن گرد آورد. او سپس از مسلمانان مدینه اعم از زن و مرد و کودک و نوجوان آمارگیری کرد و نامشان را در دفتری به نام (دیوان عطاء) ثبت نمود. در آغاز تقسیم غنائم و ثروت های باد آورده، از وابستگان به حکومت و خاندان قریش یعنی یاران و

خویشان نزدیک پیامبر به ویژه علی ابن ابیطالب و فرزندان
آغاز کرد. و در آخر برای سربازان شرکت کننده در جنگ بدر (
اولین عمل مسلحانه ی محمد و یارانش علیه قریش مکه، پس از
هجرت به مدینه) نفری ۵۰۰۰ درهم - برای جنگهای بعد از
بدر تا صلح حدیبیه نفری ۴۰۰۰ درهم - برای کسانی که در
سالهای ۱۲-۷ جنگیده بودند نفری ۳۰۰۰ درهم - برای کسانی
که بعد از سال ۱۶ هجری جنگیده بودند نفری ۲۰۰۰ درهم تعیین
نمود. وی برای پسران امام علی که به سن بلوغ هم نرسیده بودند
نفری ۵۰۰۰ درهم تعیین کرد. برای عمار یاسر ۶۰۰۰ درهم -
برای سلمان فارسی ۴۰۰۰ درهم - برای هرکدام از همسران
پیامبر ۱۰۰۰ درهم - برای عایشه همسر محبوب پیامبر
۱۲۰۰۰ درهم - برای زنان صیغه ای پیامبر که تعدادشان بر
هیچکس معلوم نیست نفری ۶۰۰۰ درهم - برای زنان مدینه
نفری ۲۰۰ تا ۵۰۰ درهم.

به منظور روشن شدن قضیه، داستان این درفش یعنی مظهر داد
و قیام توده های ستم کشیده و در بند، علیه ستم ستمگران و
تبهکاری بیدادگران تاریخ سرزمین مان را به کمک اسطوره و
تاریخ پی بگیریم. باشد که فرزندان ایران و پوران کاوه، با
پیگیری بیشتر و شناخت و اطلاع کافی در باره این درفش و
درفش های دیگر، دریابند که بر تاریخ کشور و نیاکانشان چه
رفته است!

بیاموزند و بدانند که این سمبل عدالتخواهی و رهایی از ظلم
ظالمان و ستم ستمکاران نیز همانند هر ابزار و دین و کیش و
آئینی، توسط قدرتمندان و زور مداران تبهکار و جنایت پیشه ی
تاریخ این سرزمین، مورد بهره برداری و سوءاستفاده ی
نامشروع قرار گرفته و در جهت تخدیر، سرکوب و غارت و

چپاول کشور و مردم بی پناه، در بند کشیدن زنان و مردان و بی
 آیندگی کودکان و نوباوگان به کار رفته است!
 در یابند که در طول تاریخ پر فراز و نشیب کشورشان،
 پادشاهان وابسته، سیاستمداران خود فروخته، به اصطلاح
 روشنفکران و فرهیختگان تاریک اندیش، دین و آخرت فروشان
 ضد مردمی و ضد بشری و از هزار و چهارصد سال پیش تا
 کنون « آنوسی » های شوونیست و نژاد و پرست انیرانی، چه
 نقشه های شوم و مخربی را به مورد اجراء گذاشته و می گذارند
 تا این کشور روی آرامش نبیند و مردمان زحمتکش و
 شرافتمندش، آسایش و سعادت و بهروزی را حتی در خواب و
 رویاهای شبانگاهی خویش نیز نبینند!
 با این امید که آگاهانه و با چشمان باز به نجات کشور، خود و
 آیندگان بشتابند و بیش از این به اطاعت کور کورانه تن ندهند و
 آلت دست دشمنان سوگند خورده ی این مرز و بوم و توده های
 رنجش کشیده و دردمندش نشوند!



در لابلای سطور و ابیات شاهنامه، اثر ارزشمند و گرانقدر
 سخنسرای بزرگ توس و در داستان گشتاسب در می یابیم که این
 درفش، تا چه پایه مورد احترام ایرانیان و نماد افتخار و شکوه
 ایران بوده است:

بباید پس آن گاه فرزند من
ببسته میان را جگر بند من

ابر کین شیدسپ فرزند شاه
به میدان کند تیز اسپ سیاه

بسی رنج بیند به رزم اندرون
شه خسروان را بگویم که چون

درفش فروزنده‌ی کاویان
بیفکنده باشند ایرانیان

گرامی بگیرد به دندان درفش
به دندان بدارد درفش بنفش

به یک دست شمشیر و دیگر کلاه
به دندان درفش فریدون شاه

برین سان همی افگند دشمنان
همی برکند جان آهرمنان

سرانجام در جنگ کشته شود
نکو نام‌اش اندر نوشته شود

حکیم توس در اثر فنا ناپذیر و جاودانه اش شاهنامه و در داستان
ضحاک با کاوه آهنگر، ظهور و دلیل نمایش درش را چنین
توصیف و بیان می‌کند:

خروشید و زد دست بر سر زشاه
که شاهها منم کاوه ی دادخواه

زنی بر دلم هر زمان نیشتر
ز تو بر من آمد ستم بیشتر



ستم گرنداری تو بر من روا
به فرزند من دست بردن چرا ؟

مرا بود هژده پسر در جهان
از ایشان یکی مانده است این زمان

بیخشای بر من یکی را، نگر
که سوزان شود هر زمانم جگر

جوانی نماندست و فرزند نیست
به گیتی چو فرزند پیوند نیست

ستم را میان و کرانه بود
همیدون ستم را بهانه بود

یکی بی زیان مرد آهنگرم
ز تو آتش آید همی بر سرم

اگر هفت کشور به شاهی تراست
چرا رنج و سختی همه بهر ماست؟

و از آنجا که این کشور بلا کشیده و مردمان در بندش، در تمامی
دوران و در اکثر مواقع، در شرایط و موقعیتی چون امروز به
سر می برده و حکام تبهکار و ضد بشری، ستم و بیداد بیش از
حد و توانفرسا را به ضرب شمشیر و باتوم و تبعید و گلوله و
شکنجه و زندان و اعدام به جای عدل و داد و مساوات و رحمت
پروردگار و غیره بخوردش داده و می دهند:

چو کاوه برون آمد از پیش شاه
برو انجمن گشت بازارگاه

همی برخروشید و فریاد خواند
جهان را سراسر سوی داد خواند

از آن چرم کاهنگران پشت پای
بپوشند هنگام زخم درای

همان کاوه آن بر سر نیزه کرد
همان گه ز بازار برخاست گرد

خروشان همی رفت نیزه به دست
که ای نام داران یزدان پرست

و از آنجا که سره از ناسره و دوست از دشمن باز می شناخت و
در چنبره ی اوهام و خرافات دین و آخرت فروشان اهریمن خو
و عوامفریبی و نان به نرخ روز خوری سیاست بازان خود
فروخته و روشنفکران خود باختند و بریده و سرگردان در وادی
حیرت گرفتار نبود، در پی مسیح و منجی کشور و توده های به
جان آمده از ستم به راه افتاد:

بدانست خود کافریدون کجاست
سر اندرکشید و همی رفت راست
و در نهایت، فرشته ی واقعی در آمد و دیو به بند کشیده شد!

بیامد به درگاه سالار نو
به دیدنش از دور و برخاست غو

چو آن پوست بر نیزه بر دید کی
به نیکی یکی اختر افکند پی

بیاراست آن را به دیبای روم
ز گوهر بر او پیکرو زرش بوم

بزد بر سر خویش چون گرد ماه

یکی فال فرخ پی افکند شاه

فروهشت زو سرخ و زرد و بنفش
همی خواندش کاویانی درفش

از آن پس هر آن کس که بگرفت گاه
به شاهی به سر بر نهادی کلاه



بر آن بی بها چرم آهنگران
بر آویختی نوبه نو گوهران

ز دیبای پرمایه و پرنیان
بر آن گونه گشت اختر کاویان

که اندر شب تیره خورشید بود
جهان را ازو دل پر امید بود

بر پایه و اساس نوشته ی سخن سرای بزرگ توس، و در واقعیت، تا پیش از آن که کاوه، پیشبند چرمی خود را به درفش دادخواهی و رهایی بخشی ایران و ایرانیان مبدل نماید، « بی بها چرم آهنگران » ی بیش نیست! و پس از آنکه به سمبل و مظهر قیام و شورش مردمی مبدل می گردد و انقلاب رهاییبخش مردم را به سامان می رساند و مورد توجه و لطف مسیح و ناجی قرار می گیرد، فریدون، درفش کاویانش می خواند و آن را به گوهرهای فراوان می آراید!

چو آن پوست بر نیزه بر دید کی
به نیکی یکی اختر افکند پی

بیاراست آن را به دیبای روم
ز گوهر برو پیکر از زر بوم

فرو هشت از سرخ و زرد و بنفش
همی خواندش کاویان درفش

از آن پس هر آن کس که بگرفت گاه
به شاهی به سر برنهادی کلاه

بر آن بی بهاچرم آهنگران
برآویختی نوبه نو گوهران

پس از داستان برافراشته شدن درفش به دست کاوه ی آهنگر
علیه بیداد و ستم ستمکاران، مدتی خاندان او فرمانده سپاه و
نگهدارنده ی درفش بودند. پس از آنکه سلم و تور برادر خود
ایرج پادشاه ایران را کشتند و سرانجام منوچهر دوباره خاندان
شاهی و استقلال ایران را بر پای داشت، درفش کاویان در دست
او قرار گرفت. این بار منوچهر بود که درفش را علیه
ستمکاران و متجاوزین بیگانه و خارجی برافراشت:

زمین بنده و چرخ یار منست
سر تاجداران شکار منست

هم ام دین و هم فره ی ایزدی ست
هم ام بخت نیکی و هم به خردی ست

شب تار جوینده ی کین منم
همان آتش تیز برزین منم

خداوند شمشیر و زرینه کفش
فرازنده ی کاویانی درفش
و درجای دیگر دارنده ی آن هم چنان منوچهر است:

کنون چون ز ایرج بپرداختید
به کین منوچهر بر ساختید

نبینید رویش مگر با سپاه
ز پولاد بر سر نهاده کلاه

ابا گرز و با کاویانی درفش
زمین کرده از سم اسپان بنفش

سپه دار چون قارن رزم زن
چو شاپور و نستوه شمشیر زن
زمانه دگرگون شد و دوران ظهور و بالندگی پهلوانان در عرصه
ی رزم و پاسداری از مرز و بوم کشور در مقابل بیگانگان و
دشمنان خارجی فرا رسید! در این روزگاران بود که درفش
کاویانی از سوی شاه به مدافعان حقیقی و جان بر کف استقلال،
آزادی و سربلندی ایران، یعنی پهلوانان سپرده شد! توس نوذر،
از خاندان گودرزیان، اولین پهلوانی است که به این افتخار نائل
می آید و به عنوان سپهسالار ایران زمین، درفش کاویانی را بر
سر دست می گیرد:

دگر پهلوان توس زرینه کفش
کجا بود با کاویانی درفش

به هر نام داری و خود کامه ای
نیشتمند بر پهلوی نامه بی
و ... :

هوا سرخ و زرد و کبود و بنفش
ز تابیدن کاویانی درفش

به گردش سواران گودرزیان
میان اندرون اختر کاویان



سپه دار با افسر و گرز و نای

بیامد ز بالای پرده سرای

بشد توس با کاویانی درفش
به پای اندرون کرده زرینه کفش

یکی پیل پیکر درفش از برش
به ابر اندر آورده تابان سرش
و ... :

ببستند گردان ایران کمر
به جز توس نوذر که پیچید سر

که او بود با کوس و زرینه کفش
هم او داشتی کاویانی درفش

بدین صورت، « بی بها چرم آهنگران » که لوای دادخواهی و پیکارهای آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ی ایرانیان علیه بیداد و ستم داخلی و خارجی مبدل شده، در سپاه ایران که وظیفه دفاع از مرز و بوم کشور و پایداری در برابر بیگانگان و نه سرکوب و قلع و قم کردن توده های رنج کشیده و مردم به جان آمده از ستم حکمرانان داخلی و فرمانروایان اهرمن خو را دارد، ماندگار و پا بر جا می ماند! در زمان شاهپور ساسانی:

تو گفتی همی آسمان بترکید
ز خورشید خون بر هوا بر چکید

درفشیدن کاویانی درفش
شب تیره و تیغ های بنفش

تو گفתי هوا تیغ بارد همی
جهان یکسره میغ دارد همی

ز گرد سپه کوه شد ناپدید
ستاره همی دامن اندر کشید

سراپرده ی قیصر بی هنر
همی کرد شاپور زیر و زیر
و در زمان خسرو کواتان (انوشیروان) ساسانی:

جهان دار با کاویانی درفش
همی رفت با تاج و زرینه کفش
و آنگاه که در پی یورش تازیان و بیابانگردان و صحرائنشینان
عاری از تمدن و فرهنگ و مسلمانان دگم اندیش و اهریمن خو
که همانا سلف روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری باشند،
درفش کاویانی بر خاک مذلت افتاد، فردوسی مویه کنان ناله سر
می دهد و غمگنانه می نویسد:

به ایران و بابل نه کشت و درود
به چرخ زحل بر شدی تیره دود

هم آتش به مردی به آتشکده
شدی تیره نوروز و جشن سده

از ایوان شاه جهان کنگره
فتادی به میدان او یکسره

در پی یورش وحشیانه و بربرمنشانه تازیان، نه دستگاه ظلم و ستم ساسانیان و دستگاه عوامفریبی و تکفیر و سرکوب و غارتگری مغان زرتشتی، بلکه داد و دانایی، عزت و شرف، رادمردی و مهمان نوازی و انسان دوستی و عرض و ناموس ملتی بزرگ به خاک و خون کشیده شد و به یغما رفت! درست به همین شکل و شیوه ای که می بینیم و هر روزه شاهد و ناظرش بوده و هستیم! گذشته و حال غم انگیز و خون باری که فریاد می زند و ما را می خواند تا با دیده ی عبرت بنگریم و بیاموزیم که بر اثر نشستن اهریمنان دین و آخرت فروش بر سریر قدرت و تسلط احکام و مقررات دینی چه بلاهای دهشتناکی بر کشور نازل و چه طاعون مخوفی بر جان توده های رنج و زحمت خواهد افتاد:

**شود خوار هرکس که هست ارجمند
فرو مایه را بخت گردد بلند**

**پراکنده گردد بدی در جهان
گزند آشکارا و خوبی نهان**

**به هر کشوری در ستم کاره پی
پدید آید و زشت پتیاره پی**

**نشان شب تیره آمد پدید
رگ روشنایی بخواهد برید**

از آنجا که درفش کاویانی مظهر و نماد ستم ستیزی و قیام و شورش روشنفکران، نویسندگان، عدالت خواهان، مظلومان، توده های در بند و ستمبل مقاومت پایداری در برابر توهین و

تحقیر و تبعیض و ... علیه بیدادگران و تبهکاران روزگار بوده،
در شعر و ادب پارسی نمودی شایان توجه و در خور بر جای
گذاشته است! و حقا که استاد و حکیم بزرگ توس، ابوالقاسم
فردوسی، که شاهنامه اش ارزشمندترین، وزین ترین و پر بها
ترین دادنامه ی مدون و نگارش شده ی مردم ایران است، در
این راه بزرگترین و بیشترین دین خود را نسبت به این درفش
داد ادا نموده است!

هوا سرخ و زرد و کبود و بنفش
ز تابیدن کاویاتی درفش

به گردش سواران گودرزیان
میان اندرون اختر کاویان

تو شو اختر کاویان را بدار
سپهد بیاید سوی کارزار

ببستند گردان فراوان میان
به پیش سپاه اختر کاویان

بدیشان چنین گفت بیدار شاه
که طوس سپهد به پیش سپاه

ببایست با اختر کاویان
به فرمان او بست باید میان

همان پنج موبد ز ایرانیان

بر افراخته اختر کاویان

بفرمود تا جمله بیرون شدند
ز پهلو سوی دشت و هامون شدند

فرازنده‌ی اختر کاویان
فروزنده‌ی تخت و بخت کیان

همی رفت بیژن چو شیر ژیان
به دست اندرون اختر کاویان

به سوی فریبرز بر کش عنان
به پیش من آر اختر کاویان

سر اندر سپهر اختر کاویان
چو ماه درخشنده اندر میان

یکی تخت پرمایه اندر میان
زده پیش او اختر کاویان

دقیقی^۱ گوید:

^۱ - ابو منصور محمد بن احمد توسی، ملقب به دقیقی (وفات میان سال‌های ۳۶۷-۳۶۹ هجری) یکی از شاعران بزرگ ایران. زادگاه وی بنا به روایات گوناگون، توس، بلخ، سمرقند و بخارا ذکر شده است. دقیقی در جوانی به دلیل آن چه خوی بد یا ضعف اخلاقی گفته شده کشته شد. فردوسی در این مورد این چنین می‌سراید:
جوانیش را، خوی بد یار بود
ابا بد، همیشه به پیکار بود

ز روی تو ای سرفراز کیان برد فرخی اختر کاویان

نظامی گوید:^۱
جهان‌دار در قلب گه کرد جای
درفش کیانی‌ش بر سر به پای
و ...

درفشنده تیغ‌ات عدو سوز باد
درفش کیان از تو فیروز باد

واله هروی گوید:
گویی به زعم اهل تناسخ ظهور کرد
با پوست پاره اختر میمون کاویان

مسعود سعد سلمان^۲ گوید:

برو تاختن کرد، ناگاه مرگ
به سر بر نهادش، یکی تیره ترگ
بدان خوی بد، جان شیرین بداد
نبود از جهان، دلش يك روز شاد
یکایک از او، بخت برگشته شد
به دست یکی بنده بر، کشته شد

^۱ - جمال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف نظامی معروف به نظامی گنجوی (۵۳۷ - ۶۰۸ قمری).

^۲ - سعد سلمان پدر مسعود، اهل همدان بود. مسعود سعد تا شصت سال به عنوان یکی از عمال دیوان غزنوی، خدمت کرد. در سال ۴۳۸ هجری قمری هنگامی که سلطان مسعود بن محمود، فرزند خود «مجدود» را به فرمانفرمایی هند فرستاد، سعد سلمان همراه او بود. مسعود سعد سلمان، در سال ۴۳۸ هجری در لاهور به دنیا آمد. او دو پسر و یک دختر داشت. یک پسر موسوم به «سعادت» که شاعر بود و پسر دیگر «صالح» (یا محمد) نام داشته که هنگام زندانی بودن پدر، در مرنج، وفات یافته‌است.

گویی که همی گزیده گوهرها
بر چرم درفش کاویان بدم

خاقانی^۱ گوید:
جام را گنج فریدون خون بهاست
چون درفش کاویان بر کرد صبح

سنایی^۲ گوید:
تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تا زان پس

حیات مسعود سعد سلمان مصادف با عهد شش پادشاه غزنوی بوده است که عبارت‌اند از؛ شاه فرخزاد، سلطان ابراهیم، مسعود بن ابراهیم، شهرزاد، ملک ارسلان و بهرامشاه. کودکی او در عهد پادشاه فرخزاد بوده و زندگی ادبی و خدمت شاهی او، از عهد سلطان ابراهیم، آغاز می‌شود. مسعود سعد سلمان در سال ۵۱۸ هجری از دنیا رفت. بخشی از حیات هشتادساله او در زندان های دهک، نای، سو و مرنج گذشته است. شغل رسمی او کتاب دار سلطنتی بوده است.

هفت سالم بسود سو و دهک

پس از آنم سه سال قلعه نای

^۲ - افضل‌الدین بدیل بن علی خاقانی شروانی متخلص به خاقانی (۵۲۰ قمری در شیروان - ۵۹۵ قمری در تبریز) از جمله ی بزرگ ترین قصیده سرایان تاریخ شعر و ادب فارسی به شمار می‌آید. از القاب مهم وی حسان العجم می‌باشد. آرامگاه او هم اکنون در شهر تبریز قرار دارد.

^۲ - ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، یا حکیم سنایی از بزرگ ترین شاعران قصیده گو و مثنوی سرای زبان فارسی ست، که در سده ی ششم هجری می زیسته است. وی به سال ۴۷۳ هجری قمری (در شهر غزنه) واقع در افغانستان امروزی، دیده به جهان گشود، و در سال ۵۴۵ هجری قمری در همان شهر چشم از جهان فرو بست. نام او را عوفی مجدالدین آدم السنایی و حاجی خلیفه آدم نیز نوشته اند. محمد بن علی الرقا از معاصران او در دیباچه حقیقه الحقیقه نام او را « ابوالمجدود بن آدم السنائی » نوشته است. این حاکی از آن است که نام های دیگری که بر روی او نهاده اند غلط می‌باشد. در دیوان سنایی ابیاتی به چشم می خورد که در آن سنایی خود را « حسن » خوانده است.

در این بیت سنایی می‌گوید:

حسن اندر حسن اندر حنم

تو حسن خلق و حسن بنده حسن

به هر جانب که رو آری درفش کاویان بینی
این مهم را توسط اسناد، مدارک، شواهد، آثار بر جای ماند و
داده های تاریخی پی می گیریم!
در حال حاضر، تقریباً نه، بلکه به طور تحقیق شکل اصلی و
واقعی درفش کاویانی یا آنچه با این نام در دوران هخامنشیان و
ساسانیان در اختیار پادشاهان و سرداران سپاه ایران بوده و
مورد بهره برداری قرار می گرفته بر ما واضح و روشن است.
یعنی ما می دانیم که در اعیاد رسمی و حتی در لشکر کشی ها و
کشور گشایی ها چه نوع درفش و پرچمی باعث شور و نشاط و
گرد همایی ایرانیان می گردیده و دلگرمی و اتحاد و هدلی شان
سبب می شده است!

یکی از آن تصویرها شکلی ست که روی یک تخته سنگ
حجاری شده دیده می شود و در سال ۱۸۳۱ میلادی ضمن
حفاری های پومپئی در ایتالیا و واقع در دامنه ی آتشفشان وزوو،
به دست آمده است. این تصویر، سال ها و قرن ها در زیر مواد
مذاب آتش فشانی و خاکستر های حاصل از آن پنهان شده بود.
درست ۱۹۳۰ سال پیش، در روز ۲۴ اوت سال ۷۹ میلادی شهر
ثروتمند پمپئی که در پای کوه آتشفشان وزوو در رم باستان و
واقع در ناحیه کامپانیا احداث شده بود، مورد قهر و غضب
طبیعت قرار گرفت و با همه ی زیبایی و ثروت و ساکنانش که
حدود پانزده هزار نفر تخمین زده می شوند، زیر میلیون ها تن
خاکستر داغ آتشفشانی و مواد مذاب مدفون و ناپدید شد.
در همان روز بندر هرکولانئوم نیز که در نزدیکی شهر پمپئی
قرار داشت به نوبه خود زیر مواد مذاب آتشفشانی و رسوبات
حاصله دفن و از دیده ها پنهان گردید.
شدت آتشفشان و میزان خاکستر و گدازه های آن به حدی بود که
در کمتر از چند ساعت شهر پمپئی و بندر هرکولانئوم به ترتیب

زیر ۶ و ۱۶ متر خاکستر داغ، مواد گداخته و رسوب های آتشفشانی مدفون شدند.

فعالیت مجدد و فوران آتش فشان خاموش و ظاهراً بی خطر وزوو برای مردمان شهر و دیگر ساکنان روم باستان یک فاجعه ی عظیم و غیر قابل جبران محسوب می شد. زیرا آخرین فوران این آتش فشان به ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد بازمی گشت. و هیچکس از آن خاطره ای نداشت.

حتی رومی ها نمی دانستند که این کوه و دره های حاصلخیز و پر خیر برکت آن که بر خلیج ناپل سایه افکن است، در واقع یک کوه آتش فشان خاموش و آتش زیر خاکستر است.

در سال ۶۲ میلادی، یعنی هفده سال پیش از وقوع آتشفشان و در عهد فرمانروایی نرون، دیکتاتور سفاک روم (۳۷ - ۶۸ میلادی) که آخرین امپراتور خاندان آگوستوس بود، زمین لرزه مهیب و دهشتناکی در این منطقه رخ داد و شهر پمپئی برای نخستین بار ویران گردید. اما با توجه به پیشرفت علم و دانش آن زمان، هیچ کس تصور نمی کرد که این زمین لرزه یک هشدار اولیه از سوی آتشفشان وزوو باشد. ثروتمندان و برده داران استثمارگر پمپئی به سرعت خانه ها و ویلاهای باشکوه خود را بر پای نمودند و چون گذشته به زندگی روزمره ی خود ادامه دادند.

اما دیری نپائید که کوه آتشفشان وزوو از خواب چند هزار ساله بیدار شد و فقط در ظرف یک ساعت آسمان پمپئی را تا ارتفاع چند صد متری با خاکسترهای داغ و سوزان خود پوشاند و میلیون ها تن از آن خاکستر را بر شهر پمپئی و ساکنانش فرو ریخت.

چند ساعت بعد، یک سیل عظیم از مواد مذاب و خاکسترهای آتش فشانی دامنه وزوو را در نوردید و بندر هرکولانوم و

ساکنان آن را در یک لحظه به خاکستر مبدل و کام خود فرو برد.

اتفاق چنان سریع و غافلگیرانه بود که مردم شهر پمپئی حتی فرصت فرار پیدا نکردند. در یک چشم به هم زدن تمام افرادی که در شهر حضور داشتند و هر یک به کاری مشغول بودند در همان حال جان سپردند و زیر خروارها مواد مذاب و خاکستر مدفون شدند.

اکنون که بخش عمده ی شهر در نتیجه ی تلاش و کوشش کاوشگران و محققین باستان شناسی از زیر میلیون ها تن خاکستر بیرون آورده شده، علاوه بر آثار باشکوه و تحسین برانگیز این شهر باستانی، اجساد ۲۰۰۰ نفر از اهالی نیز کشف شده اند که هر یک در حالتی در زیر خاکسترهای آتش فشان وزو جان سپرده اند.

بهر جهت، این حجاری به دست آمده از زیر خاکسترهای پمپئی، جنگ ایسوس را نشان می‌دهد. جنگی که در سال ۳۳۳ قبل از میلاد مسیح بین ایرانیان و یونانیان رخ داد. در این جنگ بود که اسکندر مقدونی، داریوش سوم ملقب به دارا، آخرین پادشاه هخامنشی را مغلوب و به پادشاهی دو بیست و بیست ساله ی این خاندان (۳۳۰ - ۵۵۰ قبل از میلاد) و امپراتوری پارس پایان داد.

در طرف چپ این تخته سنگ، تصویری از اسکندر را حجاری نموده اند که در میان سپاهیان خود و سوار بر اسب ایستاده است. رو به روی اسکندر و در سمت راست تصویر داریوش سوم دیده می شود. در میان سپاهیان ایران و سوار بر گردونه ی جنگی.

در پشت سر داریوش سوم، سواری دیده می شود که در فشتی در دست دارد. متاسفانه به همین قسمت خاتم کاری ضربه ای وارد

شده و نمای درفش به درستی دیده نمی شود. با این وجود قسمت بالایی درفش، یعنی نوک نیزه ای که درفش از آن آویزان است و قسمت پایینی یعنی ناحیه ای که ریشه های زینتی درفش در آن قرار گرفته به خوبی نمایان است!

از آنجا که شهر پومپئی، در سال ۷۹ میلادی دچار فاجعه شده و زیر هزاران تن خاکستر و مواد مذاب مدفون گردیده، جای شک و شبهه ای باقی نمی ماند که حجاری این تخته سنگ مدت ها قبل از وقوع آتشفشان به اتمام رسیده باشد.

در سند دیگری نیز که از همان عصر به یادگار مانده، می توان شباهت کامل و تمام عیاری با آنچه را که در حجاری تخته سنگ پمپئی وجود دارد دریافت! این سند و مدرک عبارت است از سکه هایی متعلق به سلسله ای از ملوک عصر دیادوخ و جانشینان اسکندر که در سرزمین های اصلی پارس نفوذ کرده و تا زمان اشکانیان فرمانروایی می کرده اند. نفوذ و استقلال این سلسله به حدی بوده که به نام خود سکه ضرب می نموده اند. لقب این سلسله « فراتاکارا »، یعنی آتش پرستان، بوده و از این رو معلوم می شود که آن ها از کیش و آیین اوستایی پیروی می کرده اند.

« یوستی » این کلمه را عنوان امیران فارس در دوره پارتها دانسته است و به قول « گوت اشمیت » در دوره اول از سه دوره ای که در فارس زمان اشکانی دیده میشود نام امیران در روی سکه ها چنین بوده است، و البته « گوت اشمیت » این کلمه را بصورت « فریت کارا » آورده است.

بر روی سکه های بر جای مانده از امیران و فرمانروایان « فراتاکارا »، تنها کله ی پادشاه دیده می شود. اما در پشت سکه نمای آتشکده ای منقوش گردید که پادشاه در مقابلش ایستاده و سرگرم نیایش است.

آتش مقدس آتشکده شعله ور است و بر بالای آن تصویر فروهر و نماد اهورا مزدا با بال های گشوده مشاهده می شود. در پشت نقش آتشکده، تصویری دیده می شود که از هر جهت شبیه به درفش موجود در حجاری پمپئی و درفش کاویانی ایست که سخنور توس به تصویر کشیده است. در این نقش، اختری که به گفته ی فردوسی، فریدون با گوهر و جواهر زینت داده و روی چرم پاره ی درفش نصب نموده است نیز به چشم می خورد.

با بررسی این اسناد و شواهد، یعنی تابلوی حجاری شده ی شهر پومپئی، سکه های مربوط به فرمانروایان « فراتاکارا »، و توصیف شاهنامه ی فردوسی توسی در می یابیم که « بی بها چرم آهنگران » اولیه و درفش کاویانی بعدی چه شکل و شمایی داشته است.

این درفش عبارت بوده از یک قطعه چرم پاره ی مربع شکل که بر فراز نیزه ای بلند نصب شده و نوک فلزی نیزه از بالای آن نمایان و هویدا بوده است. روی چرم با حریر و گوهر و جواهر تزیین یافته بوده و شکل یک ستاره ی چهار پر به مرکزیت یک دایره که سخنسرای بزرگ توس و زنده نگهدارنده ی زبان و فرهنگ ایرانی در مقابل تهاجم فرهنگی عرب و ترک و مغول و تاتار و ... از آن به عنوان اختر کاویان یاد نموده و در پایین صفحه ی چرمی چهار نوار یا رشته به رنگ های گوناگون سرخ و زرد و بنفش که به انتهای آنها نوک مزین به گوهر و جواهرهای نادر و گرانبها بوده است.

علاوه بر این، در کاوشگری های باستانشناسی سال ۱۳۲۷ هجری شمسی تخت جمشید (پرسپولیس)، در محل کاخ آپادانا، که از قدیمی ترین کاخ های تخت جمشید است و به فرمان داریوش بزرگ بنا شده است، یک قطعه کاشی مربع شکل

لاجوردی متعلق به دوره ی هخامنشی به دست آمده است. لازم به یاد آوری است که از این کاخ به منظور برگزاری جشن‌های نوروزی و پذیرش نمایندگان کشور‌های وابسته به حضور پادشاه استفاده می‌شده است. این کاخ توسط پلکانی در قسمت جنوب غربی آن به «کاخ تچرا» یا «کاخ آینه» راه دارد. کاخ آپادانا از ۷۲ ستون تشکیل شده است که در حال حاضر ۱۴ ستون آن پا برجاست ته ستون‌های ایوان کاخ گرد ولی ته ستون‌های داخل کاخ مربع شکل می‌باشد.

به هر حال، این قطعه کاشی لاجوردی که در دفتر بخش تاریخی موزه ی ایران باستان به ثبت رسیده، دارای نقش شاهین است و دور تا دور آن را با مثلث‌های کوچک فرو رفته زینت داده‌اند. در هر سوی از اضلاع این کاشی، سیزده مثلث کوچک فرورفته تعبیه شده است. چهار مثلث کوچک نیز در چهار گوشه ی آن به چشم می‌خورد. داخل مثلث‌ها با رنگ‌های سبز و سفید و سرخ آرایش شده است.



نقش شاهینی که در وسط کاشی و مابین مثلث‌های ظریف تزیینی قرار گرفته بسیار زیبا و جالب توجه است. هنرمندی که این نقش را آفریده بال و پر شاهین را با خطوط متنوع زینت داده است. در دو سوی بالا و پایین این کاشی دو سوراخ جهت میخ کردن آن به دیوار وجود دارد.

در کشور همسایه ی ما افغانستان، که قسمتی از فلات بزرگ ایران را در بر گرفته و بخش بزرگی از خراسان بزرگ و نیمروز را در خود جای داده، از دهه ها و سده ها پیش یکی از بزرگترین و شکوهمندترین و زیباترین جشن‌های نوروزی در شهر باستانی بلخ، پایتخت ایران کهن با برافراشتن درفش سه رنگ کاویانی، برگزار می گردد. این جشن با شکوه که به مناسب نوروز باستانی و آغاز بهار و در میان انبوهی از توده های مردمی که از دور و نزدیک روی به بلخ نهاده اند و در میان سرودها و ترانه های شاد دختران و شادی و غوغای کودکان بر پای می شود، یاد آور دوران عزت و سربلندی ایران و بهروزی و شادکامی ایرانیان سلحشور و صلح دوست است. به گفته ی محققین و فرهیختگان افغان، آیین و مراسم برافراشتن درفش کاویانی در شهر بلخ باستانی و آغاز فصل بهار، آن هم در میان « دشت شادیان »، که دشتی پهناور و پوشیده از شقایق سرخ « یا به قول افغان ها- گل های سرخ لاله »، است، پیشینه ای چند هزار ساله دارد.



در اوستا، از شهر باستانی بلخ با عنوان « بخدیم سریرام اردو درفشام » به معنای (بلخ زیبا با درفش‌های برافراشته) نام برده شده است. تعبیری که بعدها در ادبیات پهلوی و اثر جاودانه ی حکیم فردوسی توسی به گونه « بلخ بامی » (بلخ درخشان) ماندگار و پای بر جای شد.

« درفش‌های برافراخته » به پایتختی و مرکزیت بلخ در ایران باستان اشاره می‌کند، جایی که سرداران و نمایندگان ملیت‌ها و فرهنگ‌های مختلف، از سرزمین‌های گوناگون تابع امپراتوری بزرگ ایران، از مرزهای غربی چین گرفته تا سواحل نیل و شمال افریقا گرد می‌آمدند و درفش‌های خود را در کنار یکدیگر و در پیرامون درفش کاویانی، در « انجمن‌گاه نوبهار » و در آغاز هر سال بر می‌افراشتند. با این هدف والا و مقدس که یگانگی، همبستگی، یکرنگی و زندگی مسالمت آمیز و انسان گونه ی همه مردمان ساکن امپراتوری و فلات ایران را به نمایش بگذارند.

شهر باستانی بلخ در شمال افغانستان کنونی و در نزدیکی آمو دریا (رودخانه ی جیحون) قرار داشته است.



در دوران خلافت امویان و روزگار معاویه ابن ابوسفیان، عبدالله بن عامر والی بصره که بر خراسان نیز حکومت داشت، در سال ۴۱ هجری قیس بن هیثم را بر خراسان گمارد. ورود قیس به خراسان، با شورش های مردم بادغیس، هرات، پوشنگ و بلخ همزمان بود.

قیس بن هیثم، چون دیگر پیام آوران خونریز و جنایت پیشه ی اسلامی که صفحات تاریخ را با تبهکاری ها و زشتکاری های خود و خون بیگناهان آراسته و تزیین نموده اند، با قساوت قلب و خشونت و سفاکی، قیام ها را سرکوب و علاوه بر شهرهای خراسان، « آتشکده نوبهار بلخ » که یکی از سه آتشکده ی معروف ایران زمین و معبدی مورد احترام بود بکلی ویران کرد. مردمان این شهر پس از ویرانی آن به دست قیس بن هیثم، شهر جدید بلخ را در بیست کیلومتری شرق آن بنا کردند که امروزه به نام « مزارشریف » شهرت دارد.



آتشکده و نیایشگاه « نوبهار » در کنار آتشکده های پارس و آذر گشسب مورد قبول و احترام توده ی مردم و همه ی باشندگان فلات ایران و زرتشتیان دیگر نقاط جهان بوده و در فرهنگ

ایران زمین از جایگاه و مقامی والا و قابل تحسین بر خوردار بوده است. سخن سرا و حکیم بزرگ توس، ابوالقاسم فردوسی، در اثر تاریخی و جاودانه اش که به جرأت قرآن عجمش می توان خواند، این آتشکده را قبله گاه ایرانیان می خواند.

**به بلخ گزین شد بر آن نوبهار
که یزدان پرستان بر آن روزگار**

**مر آن خانه را داشتندی چنان
که مر مکه را تازیان این زمان**

تازیان و مجذوب شدن فرهنگ و کیش بیابانی آنان که مجموعه ای از اوهام و خرافات و پندارهای کودکانه ی زائیده در دل صحرای سوزان و بی آب و علف و شن های روان بیش نیست، کینه، نفرت و عداوتی غیر قابل تصور نسبت به فرهنگ پر بار ایران زمین داشته و دارند. آیین ها و کیش هایی همچون مهرپرستی، زرتشتیگری و مانیگری که بنا به بینش و دیدگاه مترقی و انساندوستانه ساکنان فلات ایران، پا به عرصه وجود گذاشته اند، همیشه مورد انزجار و تنفر پیروان آیین کشتار و تهدید و ویرانگری بوده است. و در آینده نیز خواهد بود. بنا بر این جای تعجب و شگفتی نیست اگر واعظ بلخی^۱، آتشکده ی و نیایشگاه «نوبهار» را قبله گاه و خانه ی شیطان بخواند:

«خانه شیطان در نوبهار بلخ است. شیطان هر ساله در آغاز سال نو شمسی احرام می گیرد و در آن خانه حج می گزارد. در مراسم ابلیس، مردمانی از اطراف و اکناف، از تخارستان و هندوستان و ترکستان و عراق و شام بدین شهر در می آیند و جشن می کنند.»

^۱ - ابو عبدالله محمد بن داود واعظ بلخی، کتاب فضائل بلخ، ص ۴۶.

« مزار شریف » نه تنها نام شهر، بلکه نام آرامگاه و مزاری با شکوه با بهترین نمونه‌های هنر معماری و کاشیکاری و آذین بندی ایرانی در دوره ی تیموریان است. بنای جدیدتر این مزار به فرمان « سلطان حسین بایقرا » و وزیرش فرهیخته و فرهنگ دوستش « امیر علیشیر نوایی » بر بنیاد آرامگاه ناشناخته باستانی دیگری ساخته شده است. این ساختمان با شکوه از زمان او و در پی خوابی که سلطان دیده بود، به علی ابن ابیطالب، امام اول شیعیان نسبت داده شد.

امروزه برخی بر این باورند که مزار شریف، آرامگاه اشو زرتشت و پیام آور « پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک » است. باوری که می تواند دور از واقعیت نباشد. در حالیکه برخی مردمان ساکن در شمال افغانستان و از جمله خود شهر مزار، این بقعه و آرامگاه با شکوه را به شخص خاصی نسبت نداده و از آن با همین نام ناشناخته « مزار شریف » یاد می‌کنند.

در جشن و سرور نوروزی که از ساعت هشت بامداد صبح نوروز (نخستین روز برج حمل) با برافراشتن میله ی نوروز یا « میله گل سرخ » در شهر بلخ یا مزار شریف امروزی، آغاز می شود، همه ی مردم شهر و زائران و مسافرانی که از شهرها و کشورهای دور و نزدیکی همچون ایران، هندوستان، پاکستان و ... روی بدین سامان نهاده اند شرکت می جویند!

این جمعیت مشتاق، با شور و اشتیاقی وصف ناپذیر در پیرامون جایگاه برافراشتن درفش کاویانی گرد می‌آیند و به رقص و سرود و شادمانی و پایکوبی و دست‌افشانی می‌پردازند.

از دحام جمعیت شرکت کننده در این مراسم به حدیست که خانه ها و مسافرخانه های شهر گنجایش آنان را ندارد. بنا بر این چادرها و خیمه های بسیاری در گوشه و کنار باغ ها و پردیس ها

و چمنزارهای « دشت شادیان » و زیر سرپرده ی نیلگون
آسمان بهاری بر افراشته می شود.

در هنگامه ای چنین و میان شور و غوغایی بی نظیر و غیر قابل
وصف، درفش کاویانی به اهتزاز در می آید. این درفش، تا چهل
شبانه روز بر فراز بلخ بامی و در زیر آسمان خاور زمین یا به
گفته یعقوبی^۱ « در وسط خراسان » در حال اهتزاز می ماند. در
این چهل روز هر کس کوشش می کند تا با اندکی تکان دادن و
بوسیدن آن، به دعا و نیایش برای میهن و آرزوی بهروزی و
سعادت توده ها بپردازد!



پس از یورش تازیان و شکست ایرانیان در قادسیه و نهاوند،
زمینه اشغالگری و تسلط تازیان بر میهن ما فراهم آمد! ایرانیان
برای مدت دویست سال، که به دو قرن سکوت معروف و نامی
شده است، هیچ گونه درفش یا پرچمی نداشتند. در اواخر دوره
اموی و آغاز خلافت بنی عباس، دو تن از سرداران ایرانی پرچم
مخالفت بر افراشتند. این دو تن عبارت بودند از ابومسلم

^۱ - احمدین ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح یعقوبی، نویسنده تاریخ یعقوبی.

خراسانی و بایک خرمدین! ابومسلم که در اندیشه ی به قدرت رساندن خاندان علی و پیامبر اسلام به سر می برد، رنگ سیاه عباسیان را برگزید و پرچمی یکسره سیاه رنگ برافراشت. و چون سربازان و سرداران وی پیراهن سیاه می پوشیدند به سیاه جامگان معروف و مشهور شدند. و از آنجا که مسلمانان هر گونه نگارگری و نقاشی را حرام و ناشایست می دانستند، کمترین نشانه یا علامتی بر درفش و پرچم ابومسلم وجود نداشت!

محمد بن جریر طبری نقل می کند که ابومسلم خراسانی دو پرچم می افراشت یکی سیاه رنگ و دیگری پرچمی سفید رنگ مزین به یک آیه قرآنی.

اما بایک که کمترین گرایشی به اعراب از هر خانواده و قوم و قبیله ای نداشت و به ایران و اندیشه ی ایرانی و احیای کیش و آیین عدالت طلبانه ی مزدکیان می اندیشید، درفش سرخ انقلاب بر افراشته و خود و طرفدارانش جامه سرخ بر تن نمودند! از این روی به سرخ جامگان معروف و مشهور شدند.

به گفته ی محمد بن جریر طبری، پرچم خلفای اموی سفید بوده است هر چند که در تاریخ بلعمی سبز رنگ توصیف شده است. نشان خلفای عباسی هان طور که بیشتر آمد، درفش سیاه بود با عبارت محمد رسول الله.

مخالفان خلفای جبار و ستمگر عباسی، به نشانه ی اعتراض و ضدیت با این تبهکاران و جنایتکاران ضد ایرانی و دشمن بشریت از رنگهای دیگری استفاده می کردند و با رنگ ها مخافت و دشمنی خود را با دستگاه خلیفه گری اعلام می نمودند. بطور مثال فاطمیون (اسماعیلیه ها) مصر از پرچمی به رنگ سبز و علویان (پیروان و طرفداران خاندان علی) و بسیاری از

شورشیان ایرانی از پرچم‌ها و پوشش‌های سفید رنگ (سپید جامگان) استفاده می‌کردند.

در زمان مامون خلیفه عباسی رنگ سبز رنگ به عنوان رنگی شیعی شناخته شد. زیرا هنگامی که علی بن موسی (امام رضا) از سوی مامون به حیث ولایت عهد برگزیده شد و از مدینه به خراسان آمد، بر خلاف سنت عباسیان رنگ سبز را به عنوان رنگ دلخواه و مورد پسند خود برگزید. که در نتیجه به پیروی از سنت‌ها و آداب ایران پیش از اسلام متهم گردید. اما دیری نپائید که او عقب نشینی نمود و همان رنگ سیاه عباسیان را برگزد.

در سال ۳۵۵ خورشیدی برابر با ۹۷۶ میلادی که ترکان غزنوی، با شکست دادن اولین حکومت مستقل ایرانی بعد از یورش عرب یعنی سامانیان، زمام امور را در دست گرفتند، سلطان محمود غزنوی برای نخستین بار دستور داد نقش يك ماه را بر روی پرچم که رنگ زمینه آن یکسره سیاه بود، زردوزی کنند. سپس در سال ۴۱۰ خورشیدی برابر ۱۰۳۱ میلادی سلطان مسعود غزنوی به انگیزه دل‌بستگی به شکار شیر دستور داد نقش و نگار يك شیر جایگزین ماه شود.

بر پایه ی تصویری که در کتاب تاریخ رشید الدین فضل الله^۱ آمده، پرچم ترکان غزنوی معمولاً به رنگ قرمز بوده است.

^۱ - رشیدالدین فضل‌الله همدانی (زاده ی ۶۴۸ قمری در همدان) رجل سیاسی، تاریخ‌نگار و پزشک ایرانی آخر سده ی هفتم بود که کتاب جامع التواریخ را به رشته تحریر درآورد و در دوران وزارت خود بناهای فراوانی همچون ربع رشیدی ساخت. او در زمان چیرگی مغول (سلسله ایلخانیان) ابتدا به نیابت وزارت غازان و سپس به وزارت الجایتو رسید. پس از مرگ الجایتو و در دوران ابوسعید ابتدا عزلت نشین شد، اما پس از چندی امیرچوپان (امیرالامرای لشکر مغول) او را به خدمت دعوت کرد. از مهمترین اقدامات وی بنای ربع رشیدی، شهرکی علمی و آموزشی در تبریز بود که با بسیاری مراکز علمی بزرگ زمان خود همچون نظامیه بغداد قابل مقایسه بود.

غزنویان اغلب از طرح های شطرنجی به عنوان نشان استفاده می‌کرده اند. هر چند بعضی نوشته‌های موجود مربوط به آن زمان چنین می‌نمایند که آنان پرچمی مزین به همای طلایی یا شیر طلایی حمل می‌کرده اند. به نوشته ابوالفضل بیهقی^۱ سران قبایل ترک سلجوقی علامتها یا بیرقهای مخصوصی داشته‌اند. درباره نقش این پرچمها سندی موجود نیست. پس از آن که سلسله ی ترکان سلجوقی در خراسان پدید آمد و دستگاه خلافت عباسی عملاً تابع طغرل بیگ شد، سلجوقیان از مجموعه آداب و رسوم کشور داری عباسی -

اقبال رشیدالدین دیری نپایید، او با توطئه رقیب دیرینه‌اش تاج‌الدین علیشاه به مسموم کردن سلطان فقید متهم شد و در سال ۷۱۸ ه.ق. در سن هفتاد سالگی همراه پسرش که شربت‌دار سلطان پیشین بود کشته شد. از مهمترین آثار او کتاب جامع‌التواریخ است.
۲ - ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی (زاده ۳۷۰ ه.ش، ۹۹۵ در روستای حارث آباد بیهق در نزدیکی سبزوار، درگذشته ۴۵۶ ه.ش ۱۰۷۷ در غزنی) مورخ و نویسنده معروف درباره غزنوی است. شهرت او بیشتر به خاطر نگارش کتاب معروف به تاریخ بیهقی است که مهترین منبع تاریخی در مورد دوران غزنوی است. او اوائل عمر را در نیشابور به تحصیل دانش اشتغال داشت، سپس به سمت دبیری وارد دیوان محمود غزنوی و حکمرانان بعد از او شد و در سال ۴۱۸ ه.ش. پس از درگذشت استادش بونصر مشکان به سمت دبیر دیوان شاهی برگزیده شد.

در روزگار عبدالرشید غزنوی، هفتمین امیر غزنوی، بیهقی به بالاترین مقام در دیوان، صاحب دیوان رسالت رسید. در همین دوران گرفتار تهمت و کین بداندیشان شد. امیربد گمان او را از کار برکنار کرد و به زندان انداخت. طغرل، غلام گریخته دربار محمود بر امیر عبدالرشید شورید و او را کشت. باز بیهقی به زندان افتاد به همراه گروهی دیگر از درگاهیان و درباریان. وی در سال ۴۳۷ ه.ش. پس از آزادی از زندان شروع به نوشتن کتاب معروف خود، «تاریخ بیهقی»، نمود. بیهقی نوشتن تاریخ را در چهل و سه سالگی، آغاز کرد و بیست و دو سال از عمر خویش را بر سر نوشتن آن نهاد. کتاب، تاریخی است در سی جلد ولی از این سی جلد تنها شش جلد بر جای مانده است. جلد نخست موجود نیز از میانه آغاز می‌شود. یکی از بخش های بسیار گیرای این کتاب، داستان «حسنک وزیر» است. بیهقی هشتاد و پنج سال زیست و در سال ۴۵۶ ه.ش در گذشت و به این ترتیب نوزده سال پس از اتمام تاریخ خویش زنده بوده و هرگاه به اطلاعات تازه‌ای در زمینه کار خود دسترسی می‌یافته، آن را به متن کتاب می‌افزوده است.

غزنوی - سامانی تقلید کردند و مظاهر حکومتیشان رنگ اسلامی گرفت. با این وجود، آنان برخی سنت های قبیله ای را حفظ کردند، از جمله این که طغرل سلجوقی به عنوان مهر از نقش « چماق » استفاده می کرده است. لیکن از زمان الب ارسلان، مهرها شکل اسلامی یافت.

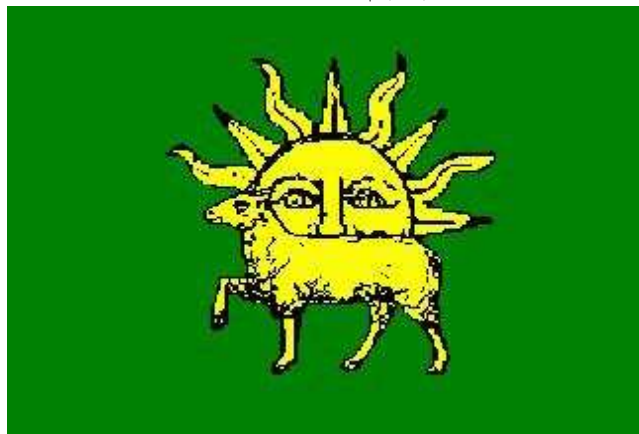
سلجوقیان از زمان طغرل پرچم سیاه را همراه با سایر نشانهای قدرت از خلفای عباسی گرفتند. با این حال رنگ پرچم رسمی سلجوقیان معلوم نیست و به احتمال زیاد، همان رنگ رسمی عباسیان و غزنویان، یعنی سیاه بوده است. از اشعار شاعران آن دوره، چون انوری و ظهیر فاریابی، برمی آید که پرچم ها نقش هایی از قبیل ماه، اژدها، شیر، پلنگ و هما داشته اند، اما معلوم نیست که این نقشها بر روی پرچمها ترسیم گردیده یا بر بالای چوب پرچم نصب می کرده اند. شاید هم به هر دو صورت وجود داشته است. « امیرِ علم » (بیرقدار) در تشکیلات سلجوقیان مقام مهمی داشته است.

در نگاره ای ایرانی که شهر بخارا را در محاصره ی مغولها نشان می دهد، پرچم ترکان خوارزمشاهی به رنگ زرد نشان داده شده است. اما از آنجا که این نقاشی در دوره حکومت و فرمانروایی پادشاهان و امیران خوارزمشاهی ترسیم نشده است، نمی توان آنرا به عنوان یک سند و مدرک تاریخی پذیرفت و بدون شک و تردید (قاطعانه) مطابق با واقع دانست. اما بنابر پاره ای شواهد می توان سیاه بودن پرچم این سلسله را نیز در این دوران محتمل دانست.

قابل توجه و ذکر است که در زمان خوارزمشاهیان یا سلجوقیان سکه هایی زده شد که بر روی آن نقش شیر با خورشیدی بر پشت آن حک شده بود. رسمی که بسرعت در مورد پرچم ها نیز رعایت گردید. در مورد علت استفاده از شیر و خورشید به

همراه هم و در کنار همدیگر، دو دیدگاه وجود دارد. یکی اینکه شیر نه تنها نماد و نشانه دلاوری و سلحشوری است، بلکه نشانه‌ی ماه امرداد (اسد) نیز است. و خورشید در ماه امرداد در اوج بلندی و گرمای خود است، به این ترتیب نقش شیر و خورشید، پیوند میان خانه شیر (برج اسد) با میانه تابستان را نشان داده می‌دهد. تئوری دیگر که با توجه به تعصب و تعهد سرسختانه‌ی پادشاهان ترک در برابر اسلام و ناخشنودی از فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی زیاد محتمل به نظر نمی‌رسد، شاید به خاطر تاثیر آیین مهرپرستی و میترائیسم و اعمال نفوذ عناصر ایرانی در دستگاه خلفا و پادشاهان ترک باشد. بدین معنی که به دلیل تقدس خورشید در آیین مهرپرستی، که یکی از آیین‌های مورد قبول ایرانیان بوده، ترجیح داده اند خورشید را بر روی سکه‌ها و پرچم‌ها بر پشت شیر قرار دهند.

در زمان ترکان صفوی که حدود ۲۳۰ سال بر ایران فرمانروایی داشتند، تنها شاه اسماعیل اول، یعنی بنیان‌گذار این سلسله و شاه طهماسب اول بر روی پرچم خود نقش شیر و خورشید نداشتند.



پرچم شاه اسماعیل اول یکسره سبز شیعی بود و بر بالای آن تصویری از ماه قرار داشت. شاه طهماسب اول نیز چون زاده ی ماه فروردین (برج حمل) بود، فرمان داد تا به جای شیر و خورشید، تصویر گوسفندی (نماد برج حمل) را بر روی پرچم ها و سکه های دوران زمام داریش ترسیم نمایند. پرچم ایران در بقیه ی دوران حاکمیت صفویان سبز شیعی بود و شیر و خورشید را بر روی آن زردوزی می کردند.

قابل ذکر است که در همه ادوار، حالت و موقعیت قرار گرفتن شیر بر روی پرچم ها و سکه ها یکسان نبوده است. شیر گاهی نشسته بود. گاه نیمرخ بود. و گاهی نیز در حال نگاه کردن به چهره ی بیننده بود. وضعیت قرار گرفتن خورشید نیز متفاوت بود و دچار دگرگونی هایی می شد. به طوریکه گاه از پشت شیر جدا بوده و گاه چسبیده به آن. به استناد و گواهی سیاحت نامه ی ژان شاردن جهانگرد فرانسوی، استفاده از پرچم های نوک تیز و باریک که بر روی آنها آیه ای از قرآن و تصویر شمشیر دوسر علی (ذوالفقار) یا شیر خورشید بوده، نیز در دوران پاره ای از پادشاهان صفوی مرسوم و متداول بوده است.

نادر شاه افشار که مردی خود ساخته و وطن پرست بود، توانست با کوششی عظیم ایران را نه تنها از چنگال افغان های مهاجم و غاصب رها و آزاد نماید، بلکه به حکومت ملوک الطوائفی و خان خانی نیز خاتمه بخشید و پس از مدتها برای بار دیگر یکپارچه و متحد نمود. سپاهیان و لشکریان نادر، از جنوب تا دهلی، از شمال تا خوارزم و سمرقند و بخارا، و از غرب تا موصل و کرکوک و بغداد و از سوی شرق تا مرز چین پیشروی کردند.

در همین دوران تغییراتی درخور و قابل توجه نیز در ترکیب و شکل و شمایل پرچم ملی و نظامی ایران به وجود آمد. درفش

شاهی یا بیرق سلطنتی در دوران نادرشاه افشار از ابریشم سرخ و زرد ساخته می‌شد و بر تصویری از شیر و خورشید بر روی آن نقش می‌بست. علاوه بر درفش شاهی یا بیرق سلطنتی، درفشی نیز به عنوان پرچم ملی ایرانیان پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. پرچم یا درفش ملی داری سه رنگ سبز و سفید و سرخ بود. با شیری در حالت نیمرخ و در حال راه رفتن. بر پشت شیر خورشیدی نیمه برآمده و در حال طلوع قرار داشت. در درون دایره‌ی خورشید نیز کلمه‌ی «الملك الله» نوشته شده بود. در تصویری که از رزم سپاهیان نادر با محمد گورگانی، پادشاه هند کشیده شده است، درفشی سه گوش با رنگ سفید دیده می‌شود که در گوشه بالایی آن نواری سبزرنگ و در قسمت پایینی آن نواری سرخ رنگ دوخته شده است. شیری با دم افراشته و با نیمرخ صورت و در حال راه رفتن بر روی درفش دیده می‌شود. با عبارت «الملك الله» که در دایره‌ی خورشید جای گرفته است.

براین اساس می‌توان ادعا نمود که پرچم سه رنگ عهد نادرشاه افشار، مادر پرچم سه رنگ فعلی ایران است. زیرا در این زمان بود که برای نخستین بار این سه رنگ برای پرچم‌های نظامی و ملی به کار گرفته شدند. هرچند که هنوز پرچم‌ها سه گوش بودند.



در دوران حکومت خواجه ی تاجدار، یعنی آغا محمدخان قاجار، بنیان گذار و سرسلسله ی قاجاریان، چند تغییر اساسی در شکل و رنگ پرچم ایران داده شد. نخست اینکه شکل آن برای نخستین بار از سه گوش به چهارگوش تغییر یافت. و دوم از آنجا که آغا محمد خان دشمنی و عداوتی شدید نسبت به نادر داشت، از سه رنگ پرچم نادری، تنها رنگ سرخ را بر گزید و شیر و خورشید را در دایره بزرگ سفیدی که در میان پرچم بود قرار داد. با این تفاوت که برای نخستین بار شمشیری در دست شیر قرار داده شده بود.

در عهد فتحعلی شاه قاجار که به خان بابا معروف بود، ایران دارای پرچمی دوگانه شد. یکی پرچمی یکسره سرخ با شیری نشسته و خورشیدی بر پشت که پرتوهایش سراسر صفحه ی پرچم را پوشانده بود. دیگری پرچمی به رنگ سفید که برای مقاصد دیپلماتیک و سیاسی مورد استفاده قرار می گرفت. در تصویری که در همان دوران، يك نقاش روس از ورود سفیر ایران « ابوالحسن خان شیرازی » به دربار تزار روس کشیده، پرچمی سفید رنگ منقوش به شیر و خورشید و شمشیر، پیشاپیش سفیر در حرکت است. نکته شگفتی آور اینکه شیر پرچم زمان صلح شمشیر به دست داشت در حالی که در پرچم عهد جنگ چنین نبود.



سالها بعد، میرزا تقی خان امیرکبیر از این ویژگی پرچم‌های سه گانه دوره فتحعلی شاه استفاده کرد و طرح پرچم امروزی را ریخت. برای نخستین بار در زمان محمد شاه قاجار (جانشین فتحعلی شاه) تاجی بر بالای خورشید قرار داده شد.

در دوره ی محمد شاه نیز دو درفش یا پرچم به کار می‌رفته که بر روی یکی شمشیر دو دم حضرت علی (ذوالفقار) و بر دیگری شیروخورشید قرار داشت. پرچم اول درفش شاهی و دومی درفش ملی و نظامی بود.

میرزا تقی خان امیرکبیر بزرگمرد تاریخ ایران، دلبستگی ویژه ای به نادرشاه افشار داشت و به پیوسته به ناصرالدین شاه توصیه می‌کرد که شرح زندگی نادر را بخواند. امیرکبیر همان رنگ های پرچم نادر را پذیرفت، اما دستور داد شکل پرچم از حالت سه گوش به صورت مستطیل در آید. (برخلاف شکل سه گوشه در عهد نادرشاه) و سراسر زمینه پرچم سفید، با يك نوار سبز به عرض تقریبی ۱۰ سانتی‌متر در گوشه بالایی و نواری سرخ رنگ به همان اندازه در قسمت پایینی پرچم دوخته شود و نشان شیر و خورشید و شمشیر در میانه پرچم قرار گیرد، بدون آنکه تاجی بر بالای خورشید جای گیرد. بدین ترتیب پرچم ایران تقریباً به شکل و فرم پرچم امروزی ایرن درآمد.

با پیروزی جنبش مشروطه خواهی در ایران و گردن نهادن مظفرالدین شاه به خواست مردم و رضایت تشکیل مجلس شورا، نمایندگان مردم در مجلس‌های اول و دوم به کار تدوین قانون اساسی و متمم آن پرداختند. در اصل پنجم متمم قانون اساسی آمده است:

« الوان رسمی بیرق ایران، سبز و سفید و سرخ و علامت شیر و خورشید است ». همین!

کاملاً مشخص است که نمایندگان در تصویب این اصل، کاملاً شتابزده بوده اند. زیرا کوچک ترین اشاره‌ی بی ترتیب قرار گرفتن رنگها و حتی افقی یا عمودی بودن آنها نکرده اند. و در مورد نشان شیروخورشید نیز، گفته نشده که بر کدامیک از رنگهای سه گانه و به چه شکل ممکن قرار گیرد. علاوه بر آن، صحبتی در باره‌ی جهت صورت شیر، حالت خوابیده یا ایستاده بودن و وجود یا عدم وجود شمشیر نیز به میان نیامده است! نمایندگان نواندیش، روشنفکر و مترقی آن زمان در توجیه سه رنگ به کار رفته در پرچم به استدلال‌ها و براهین گوناگونی متوسل شدند. بدین ترتیب که چون ایران کشوریست اسلامی و رنگ سبز، رنگ دلخواه اسلام و رنگ این دین است بنابراین پیشنهاد می‌شود رنگ سبز در بالای پرچم ملی ایران قرار گیرد.



در مورد رنگ سفید به این حقیقت تاریخی استناد شد که رنگ سفید رنگ مورد علاقه‌ی زرتشتیان است، اقلیتی دینی که از هزاران سال پیش تا کنون در ایران به صلح و صفا زندگی کرده‌اند و حق آب و گل دارند!! از همه مهمتر اینکه رنگ سفید نماد صلح، آشتی و پاکدامنی است. «**خصائل پسندیده و انسان دوستانه‌ای که جزء خصلت‌های ذاتی پیامبر اسلام، انمه‌ی معصومین و عامه‌ی مسلمانان است! صفات نیکو و بشر**

دوستانه ای که سال ها پس از انقلاب مشروطیت، در دوران حکومت عدل علی و زمامداری فرزندان خلفش که همانا روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه باشند، به نحو احسن در ایران اسلامی شکوفا شد و بطور مطلوب به ثمر نشست! به نحوی که توده های در بند و ستم کشیده ی ایرانی، تجربه ی سی ساله ای از آن همه آشتی جویی، پاکدامنی، صلح طلبی و بشر دوستی در خاطره ها دارند!» از این روی، رنگ سفید می بایست در زیر رنگ سبز قرار گیرد. در مورد رنگ سرخ نیز با اشاره به ارزش خون شهیدان و پاسداشت آن اشاره گردید.

وقتی اکثرت نمایندگان با این استدلال ها قانع و مجاب شده بودند و زمینه مساعد شده بود، نواندیشان حاضر در مجلس سخن را به موضوع نشان شیر و خورشید کشاندند و این موضوع را این گونه توجیه کردند که انقلاب مشروطیت در مرداد (سال ۱۲۸۵ هجری شمسی ۱۹۰۶ میلادی) به پیروزی رسیده است. یعنی در برج اسد که همانا شیر باشد. از سوی دیگر اکثر ایرانیان مسلمان شیعه و پیرو علی ابن ابیطالب هستند و اسدالله از القاب حضرت علی است. و از آنجا که شیر هم نشانه ی مرداد است و هم نشانه ی امام اول شیعیان، پس لازم و واجب شرعی و کفایی است که در وسط پرچم قرار گیرد! و از همه مهمتر اینکه، وقتی شیر را نشانه پیشوا و امام اول شیعیان بدانیم، لازم است شمشیر ذوالفقار را نیز به دستش بدهیم. در مورد خورشید نیز چون انقلاب مشروطه در میانه ماه مرداد به پیروزی رسیده و خورشید در این ایام در اوج نیرومندی و گرمای خود است پیشنهاد می کنیم خورشید را نیز بر پشت شیر سوار کنیم که این شیر و خورشید هم نشانه ی امام علی باشد، هم

نشانه ی ماه مرداد و هم نشانه ی چهاردهم مرداد یعنی روز پیروزی مشروطیت!

بدین ترتیب برای نخستین بار پرچم ملی ایران بطور رسمی در قانون اساسی به عنوان نماد استقلال و حاکمیت ملی مطرح شد. در سال ۱۳۳۴ خورشیدی، نخستین پرچم سامان یافته ی ایران پس از انقلاب مشروطه با ذکر شکل، رنگ و اندازه دوخته شد و با مواد قانون اساسی مشروطه مطابقت یافت. در این پرچم سه رنگ، رنگ سبز در بالا، سفید در میانه و سرخ در پایین قرار داشت و در قسمت سفید نقش شیر و خورشید با رنگ قهوه‌ای نگاشته شده بود. شیر در کف دست چپ شمشیری داشت، سرش به سمت راست و دم آن بالا بود. خورشید نیز چشم و ابرو داشته و در پیرامون آن پرتوهایی دیده می‌شد. همچنین خورشید در پشت شیر قرار گرفته و در حال برآمدن بود. درازای این پرچم ۱۰۴ و پهنای آن ۶۴ سانتی‌متر بوده است.

در سال ۱۳۳۶ منوچهر اقبال نخست وزیر وقت به پیشنهاد هیاتی از نمایندگان وزارتخانه‌های خارجه، آموزش و پرورش و جنگ طی بخشنامه‌ی ابعاد و جزییات دیگر پرچم را مشخص کرد. بخشنامه دیگری در سال ۱۳۳۷ در مورد تناسب طول و عرض پرچم صادر شد و طی آن مقرر گردید طول پرچم اندکی بیش از يك برابر و نیم عرضش باشد.

سرانجام پس از انقلاب بیست و دوم بهمن ماه سال ۱۳۵۷ خورشیدی، در اصل هجدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی مصوب سال ۱۳۵۸ خورشیدی برابر ۱۹۷۹ میلادی، در مورد پرچم گفته شده است:

« پرچم رسمی ایران به رنگهای سبز و سفید و سرخ با علامت مخصوص جمهوری اسلامی و شعار « الله اکبر » است ».

که علامت مخصوص جمهوری اسلامی، به دلیل راز و سرّی که در آن نهفته است، کپی شده از نشان فرقه ای از سیک های هندیست و تعداد الله اکبرهای حاشیه به نشانه ی بیست و دوم بهمن ماه، بیست دوتا است!

